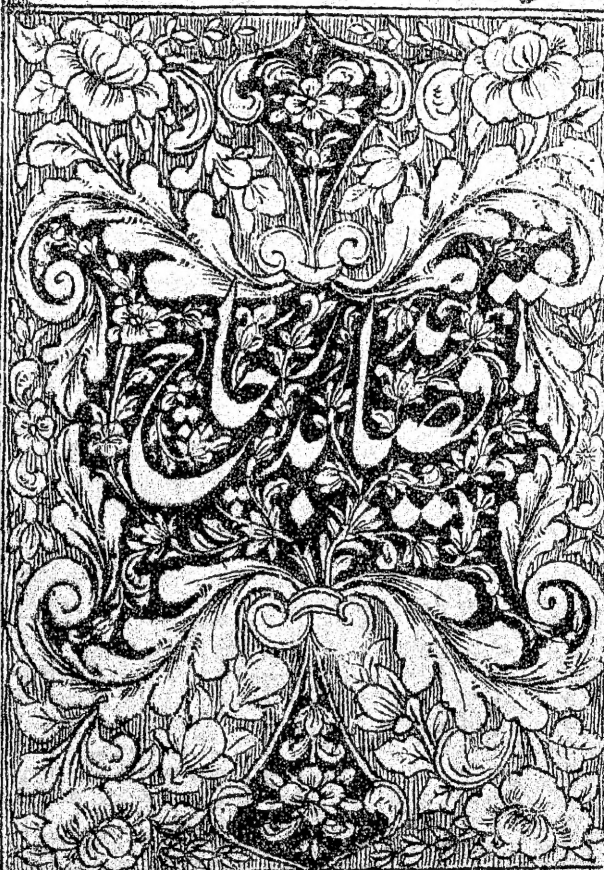


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم سبيلا إلى النجاة

الحاصل در یابی فصاحت و برآمدگان بلاغت و تسلط و نظارت



برالدین حاجی غواص و میرزا محمد علی غفرانی و میرزا محمد علی غفرانی

در مطبعه منشی نوکشت و طبع در سال ۱۲۸۵

در بارش گفتد از آن را بستان جمال
 سبزه زار آسمان را در پناه عدل او
 طوطی بران گردون درویش خوش
 آنکه روزگار به پیش رضای نیکو
 آن خیره زاول و خسته در بند وجود
 پیشوای انبیا خوشید روی و انصاف
 سایه اش فی سایه حق آفتاب شکوف
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست او
 بر سر کز خاک پایش آبدی خود
 او شنشاه شریعت بود و شورش کلام
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین
 آفتاب شرح و دولت آسمان ملک دین
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شت
 بو الحان ظل حق سلطان محمد ز جمال
 آن خضر علم و سکندر ملک بهرام طرم
 آنکه هر شب جوین باکیسون غمیرین
 شب بهانه است کمی ماه هم انسانیست
 زمره و سیاه و سیاه که در دفتر او فکست
 گویا از حدش سپهر نعمت و از بازوی تیر
 نادرین قیاس طایر شب عیسی را
 تا ملک جرج کش تیر را مستقبل

بسته مثل عجب و باو امین عجب است
 مرتبه آبدی باو سه سینه شیر ز است
 و این جمع آتش بهر غنای زمین شست
 حاجت دار الجلال حاصل و پیوست
 عالم و اوم ز نور اوقل او نور است
 آنکه خاک مقدسش فرقی شانان شست
 آنکه امت اشاعت خواهد نور شست
 زان گنجش را ز بر جد و نسب نام او
 باو پیامت کو چون بولست او
 این نام قایم مقام او امام اکبر است
 آنکه آل دوده عباس اسیر و فرست
 آنکه مرتقت خلافت را جانش یور
 پاوشاه شرق و غرب حاکم بجز و است
 دو شمع بزم او شمع رواق اجنه است
 کز شرف نعل بلندش بر تاج مصر
 در سلوکش ماسخر از خاک و بان دست
 با تو گویم که اینی که دل به باو است
 دره کشفش که از آن قص حکام است
 تیر از شمشیر ام المومنان تاب او
 شاخ چیدایش نیلای گیس زرین است
 تا کمال بدر از اقبال شاد و خور

صدا به بدر حاج
 در بارش گفتد از آن را بستان جمال
 سبزه زار آسمان را در پناه عدل او
 طوطی بران گردون درویش خوش
 آنکه روزگار به پیش رضای نیکو
 آن خیره زاول و خسته در بند وجود
 پیشوای انبیا خوشید روی و انصاف
 سایه اش فی سایه حق آفتاب شکوف
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست او
 بر سر کز خاک پایش آبدی خود
 او شنشاه شریعت بود و شورش کلام
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین
 آفتاب شرح و دولت آسمان ملک دین
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شت
 بو الحان ظل حق سلطان محمد ز جمال
 آن خضر علم و سکندر ملک بهرام طرم
 آنکه هر شب جوین باکیسون غمیرین
 شب بهانه است کمی ماه هم انسانیست
 زمره و سیاه و سیاه که در دفتر او فکست
 گویا از حدش سپهر نعمت و از بازوی تیر
 نادرین قیاس طایر شب عیسی را
 تا ملک جرج کش تیر را مستقبل

بسته مثل عجب و باو امین عجب است
 مرتبه آبدی باو سه سینه شیر ز است
 و این جمع آتش بهر غنای زمین شست
 حاجت دار الجلال حاصل و پیوست
 عالم و اوم ز نور اوقل او نور است
 آنکه خاک مقدسش فرقی شانان شست
 آنکه امت اشاعت خواهد نور شست
 زان گنجش را ز بر جد و نسب نام او
 باو پیامت کو چون بولست او
 این نام قایم مقام او امام اکبر است
 آنکه آل دوده عباس اسیر و فرست
 آنکه مرتقت خلافت را جانش یور
 پاوشاه شرق و غرب حاکم بجز و است
 دو شمع بزم او شمع رواق اجنه است
 کز شرف نعل بلندش بر تاج مصر
 در سلوکش ماسخر از خاک و بان دست
 با تو گویم که اینی که دل به باو است
 دره کشفش که از آن قص حکام است
 تیر از شمشیر ام المومنان تاب او
 شاخ چیدایش نیلای گیس زرین است
 تا کمال بدر از اقبال شاد و خور

من

بسم الله الرحمن الرحيم

قصید و بحر میں ششمن مقصود ہوتی فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

فنا علان

محمد آن سلطان عالم را که عالم پرور است
 عالم ایجاد آور و در نظام کائنات
 وایه مهر و راهبر لب و لوح شیشه سپهر
 در سیاست که در قهرش فضایی کائنات
 هیچ خندان لب بر شمع تیغ قهرش بر سر
 پاید او باد و شاهان خان نگارانش جا
 در برای لشکران راه مهرش آفتاب
 برود و غر و حیل و جمال کبریاست
 چه در نیای انسان را بهر کار است
 چنان است مشاطه تقدیر او
 انجمن پیوسته پیرایه تمهید او
 عاشقان پیوسته و محراب ان و آورند
 رخسایش با هر و یان را میان آفتاب

آنس و در راه ایمان آنس و جان را بر سر
 اتهام نه عرض و عهده یک جوهر است
 خوابگاه چارزن و وزیرین به شوهر
 قلوب دایم جبار به بر سر نه و ضرب
 با گر بیان و ریده زیر نیلی جا و رست
 آنکه نامش بر زبان از ارجوان خوشتر
 بر بر این رخ خم خیزه و درین سناغست
 عاشقان را عقد مهر و اید بر طشت برست
 در شستان عدم گاه از انزل صوکر است
 چشم و ابرو را که گوی در لایلی اختر است
 زلف و عارض که گوی در سری کاغذ است
 مرکب مستی را که محفل هند و سحر است
 فرخ و زتاب از یک دره با قوت برست

۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

فصل پنجم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

میں نے اس کی طرف اشارہ کیا

چهارم
جامه جامه
یعنی منی جامه انداز
نور

مجلس
مقام

در بیان سر باقی

ابو یوسف بن سنان

عبدالله بن محمد بن عبد الله

ان خال بلا نیت سیه که ز سبب او
 نام و لب شیرین خدای و دست کن
 کان و دو هفته است که با نجیلاست
 و سیکه رو که یکی قطره ز جامش
 و نغمه اطروحه او چرخ زند و قصی
 و از پر و پوی بجای ریش بصر کو
 در مجلس خسرو نه چنانکه کسی را
 چون پدر مان کامل اندر ره انشا
 مرگم شکم را بود و چار و سکه کن

قصیده در بخت و محنت از بزرگواران
ای یار تو بوی خوشی وی نام تو جان جان
مست و صالت را هرگز نبود و صبح می
بیدای جلالت را هرگز نبود و شب حد
در محنت خواص الا ای و چه هست
ووشینه مرا از عرض این ناله می آید
بر خوان کسان کی ناخوانده وی چون خور
و زلف تیان که شوا سفته که میبارند
بر خویش هیچ از غم جار عشقشان کان خطا
زان پسته مرجان من لب خشک مشوقه
چون تلخی عمر تو زان پسته شیرینیت
آن چشم در آن ابرو زانست که تا بینی

کتابخانه عمومی و موزه ملی ایران
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰

[illegible]

این چنگل برین صفتی و بیست و نه
موی نمر و گشت شب پازلف و گشت
شب گلی سینه شش بچکان و می در پیش
طغان من زین سلب و حدینیا مشک
بین گلی و زوی بهمان و روح و ان و هم
زین صدف نادره و نقره یعنی بهر
آن نقطه یا قوت سان چون الف گردد و
چون و می زین سپهر کرده طایل در کم
چون کیش تیر از جرم خویش کمان از سپهر
آن شایسته ندره و از سر طاعت چون ساق
آن و می شش نشان شیرش چو گردان
چو زهره ز آفتاب نور از آفتاب
منیران و هم هرگز کافور ابا مشک تر
چون دست نور شیر که در حشید فرین عالم
مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه وین
چون از خلیفه شاه را بشور آمد با لوا
نفر از جهان بر آید و هم سعادت کاشته

بل مایه دین که در حدینیا گویا
بل مشک و گشت شب پازلف و گشت
وز عطرانی بهوش شد آب و دیا بخند
وز مرشان پستان شب شیر مع فارخند
وز خلق شان بهر صدمین و حدینیا
وز ابر و دریا در پست لوبهر جا خند
اوراق گل مینی از ان بلوچ خبر ارخند
زگی ز روست این خبر از معده وارخند
بانی ز شمشیر خرق آتش آسار خند
آتش شود بر خاک و غار از تقوی خند
ز آب خون گدو و ان در جوف غار خند
تا گرد آب آفتاب از روی گرا خند
یک وزن گرد و بهر زربی طابا خند
آن هر دم از خاک قدم آب میا خند
هم سر و آب آفتاب هم فر و ار خند
شد باز نور و انضی بر فرق طه خند
جو دی که در دل داشته بر فرق دنیا خند

این چنگل برین صفتی و بیست و نه
موی نمر و گشت شب پازلف و گشت
شب گلی سینه شش بچکان و می در پیش
طغان من زین سلب و حدینیا مشک
بین گلی و زوی بهمان و روح و ان و هم
زین صدف نادره و نقره یعنی بهر
آن نقطه یا قوت سان چون الف گردد و
چون و می زین سپهر کرده طایل در کم
چون کیش تیر از جرم خویش کمان از سپهر
آن شایسته ندره و از سر طاعت چون ساق
آن و می شش نشان شیرش چو گردان
چو زهره ز آفتاب نور از آفتاب
منیران و هم هرگز کافور ابا مشک تر
چون دست نور شیر که در حشید فرین عالم
مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه وین
چون از خلیفه شاه را بشور آمد با لوا
نفر از جهان بر آید و هم سعادت کاشته

المطلع الثاني

بر لاله از بادام تر لولوی لاله رحمت
در خیمه افشان زور قش خاک دریا خند
بچکان و می شش از ان سینه منیا خند

آدمیه من بر شفق عقد تیرا خند
بعل سلطان ز نقش بر گل و ان و خند
با دام او بر که نشان عتاب او بر که نشان

این چنگل برین صفتی و بیست و نه
موی نمر و گشت شب پازلف و گشت
شب گلی سینه شش بچکان و می در پیش
طغان من زین سلب و حدینیا مشک
بین گلی و زوی بهمان و روح و ان و هم
زین صدف نادره و نقره یعنی بهر
آن نقطه یا قوت سان چون الف گردد و
چون و می زین سپهر کرده طایل در کم
چون کیش تیر از جرم خویش کمان از سپهر
آن شایسته ندره و از سر طاعت چون ساق
آن و می شش نشان شیرش چو گردان
چو زهره ز آفتاب نور از آفتاب
منیران و هم هرگز کافور ابا مشک تر
چون دست نور شیر که در حشید فرین عالم
مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه وین
چون از خلیفه شاه را بشور آمد با لوا
نفر از جهان بر آید و هم سعادت کاشته

این چنگل برین صفتی و بیست و نه
موی نمر و گشت شب پازلف و گشت
شب گلی سینه شش بچکان و می در پیش
طغان من زین سلب و حدینیا مشک
بین گلی و زوی بهمان و روح و ان و هم
زین صدف نادره و نقره یعنی بهر
آن نقطه یا قوت سان چون الف گردد و
چون و می زین سپهر کرده طایل در کم
چون کیش تیر از جرم خویش کمان از سپهر
آن شایسته ندره و از سر طاعت چون ساق
آن و می شش نشان شیرش چو گردان
چو زهره ز آفتاب نور از آفتاب
منیران و هم هرگز کافور ابا مشک تر
چون دست نور شیر که در حشید فرین عالم
مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه وین
چون از خلیفه شاه را بشور آمد با لوا
نفر از جهان بر آید و هم سعادت کاشته

قصاید بدیع

نصرت چو شیر آخته بر فرق چرخ انداخته
 طفت بقرت خشم شد و چرخ عالم شعله
 از سبب ارادت گردان جهان بر خاسته
 ملک طباشیر نبرداده با آن سرور
 آن کاروی زنگی حسین از شام نه سوچین
 بر میوه چو آن زینت تیر اوین آمد ز قیر
 آن از دایه سی سیمه رقص شد بر روی
 ای یوسف خورشید چرا ای آرش برین شهر
 آن که تن و پایست کاشن لسان آشتی
 قصه ترا پشت تان کسری خشت آشتی
 روح الامین در عصمت جیح برین درخت
 در شات آیات کرم بر خوان انواع نعم
 در صحن بارت بر کان صفها زده موسی
 ای حمد آخو زان بالانغ دریا نشان
 از شیرینی آتشین و غنچه خضر گزین
 بایوسف زین سبک که گیتیابی نوب
 با و افلاک یک لایق با و سما میدان تو
 فضیلت که از توان او برین نشد خاقان
 سوزن زلف بگذاخته از چپ عیسی آخته
 احراق و زرخ کم شده او را قی طوبی آخته
 خورشید چون مهر کاشه نورش از آخته
 نیست تابش زلف شرف او بر آخته
 و پیش تو در زمین از مشک سار آخته
 طفلی بود بر روی شیر از دیده سو آخته
 چون ماه نو در دست شد بر شمشیر آخته
 نعل تو میبرد و هر درو ز غوغا آخته
 و مهر که از زخم دست آنچیز جز آخته
 زوگر و حسرت بر زبان بر طاق کسری آخته
 گو در این شمشیر بر آوج اولی آخته
 بر جانت از نور قدم اندر تعالی آخته
 بر طوخت یکایک نور تجلی آخته
 آب سلاطین جهان بیا برده با رخته
 مبرت چو بر قمر نلین سعد موفار رخته
 بر صده عجمی شب شاکت آنجا رخته
 و رفته ایوان تو عیش محلا رخته
 آب رخ دیوان او برین شعر عار رخته

در مدح سلطان محمد شاه بن تغلق که با دشمنان و
 در بحر جوشن مطوی مجنون الی و شش متعلق فاعل متعلق

در بریده ای صنم آهوز چرخ جویت
 جام طلب که در در این طالع

در مدح سلطان محمد شاه بن تغلق که با دشمنان و
 در بحر جوشن مطوی مجنون الی و شش متعلق فاعل متعلق
 در بریده ای صنم آهوز چرخ جویت
 جام طلب که در در این طالع

در مدح سلطان محمد شاه بن تغلق که با دشمنان و
 در بحر جوشن مطوی مجنون الی و شش متعلق فاعل متعلق

در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است

از زخم نازنین عجب شب که از شوق که طلب
 گفتم دلت بگشاید چرا ماه و نوت چنین
 گفت که که در طرب من مست عشقت رسیده
 یاور از آن خوشتر لبان چون گل بکمال
 گریه به جاد طرب از ساقی وحدت طلب
 و آن با دلی همانی در آن شمع بی پروا نه دانا
 میگردم و میگردم آن مضمون و سوز سینه و میگردم
 بگویمش بر چه چو چنگ من تو از آن بگو
 گفتم منم بر روی تو آشفته از رموی تو
 بگو ایستم در محرم سیر مستحش جام زد
 جام مست عیسی بجان بل بر قوت جگر
 شکل جاب از روی می چون گل ساز خود
 آن ساغر یون نشان پرچ ماه نو و نه
 مانیم بر خاک که در گشته ترا ز عشق
 بر لاله آن سنبل نگر در چنگ ای گل نگر
 خالت بچشم آن کافور است از خود او و دم
 تو سر و بالا از نگر قطعه نهاده بر و بر
 سلطان محمد که ز طفر بغض گرفته بحر و بر

من ساجد غم از قصب جان شیر است
 و آن شسته بر و چو چار پر باو ز شارب است
 تو باو کس از طرب و رجام صبا رخته
 و آن سنبل مغول شان از روی زیار رخته
 کان شود بی دست لب کام جهان رخته
 در کام هر سگانه دان ز بی جاب است
 بر زعفران آب بقم از چشم شد از چشم
 صد غم بر زخم رنگ از مشک و در راز رخته
 ای شرب از لیسوی تو چشمم شارب رخته
 خون دل مرهم نگر و برای تر سار رخته
 مرغ گلش از زبان با قوت جگر رخته
 می آتش بر فرق دی صانع کو با رخته
 هر دم شفق را از زبان زو تا شارب رخته
 ای آتش باو آورت آب رخ مار رخته
 چون من دو صید بل نگر شوق او رخته
 یک رنگی آتش است آب و لا رخته
 من گل بالا سیم و ز ریشه و لا رخته
 خضر از شبه بر پشت ز روی بشار رخته

المطلع الثالث

این شربت آب و می که در این روز که در روز دوازدهم است در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است	تیغ شارب آب شرم بر جان احد رخته در چشمه فلک نشان ز ریزه جاب رخته
---	---

در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است

در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است

در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است
 در این روز که در روز دوازدهم است و در این روز که در روز دوازدهم است

قصیدہ بہ سید

نیچے آگے چنک تو نامی نہشت جان بانی
 شک ابی کہ کشد از خط حکم تو دمی
 در بر جرف تو رنگی زرد جامہ رابر
 بر سر و سنان تو کا شمع لعل و خوان
 گرد و سنگ نیکون خلعت زرد بامیان
 بر سر طاس سگیون کیشہ دشت ضمیم
 روز مصافحہ شجرت لاله فرزند ناست
 کو گو اگر چه او سبب و رابا فکند
 شمع و نور حکم تو فاشیہ طار روجا
 کار نامہ قلب شد از کف تو کہ این زمان
 طاق تو گفت عرش را که تو بی فروزم
 تا کہ پیرا بگون لاف غلامی تو زد
 بگر اگر انہماچی من عقد در بست کیشہ
 بر وقدان حسن را رابا لب جوی دلبر سے
 با و چہ عمر روز شیب دلبر ملک و برت
 دل جو خواہد بارہ بار بار نہ چور نہ رشت

و بهر نغمه و نغمه تو ره و کام تو ره
 چه زار و چه چرخ رخساره تو ره
 نه خفتی هر وفا با خفا و دم به دست
 و نه خون گرفته من خون روی تو ره
 قلم من چرخ شایخ را قطره آب در دست
 و ان شایخ بهر شب از غم کان من را کویر
 کاه طواف دلالت بر سر کرده صحرست
 با جی پهن خوان که فضل جدا کبر
 با بهر عدل تو دانه کش کویرست
 سخن غیاست مغنی از کلام تو که است
 گفت که خاک پای تو با من من بویاست
 از هر حسرت آتش بر سر شاه ظاهرست
 با تو نکاح کرد من را که نغمه دلبرست
 تا که نیات من بر شان رسد بگرد و شکرت
 کانی بهای تو تا دم صحرای تو ره
 سینم به تو و غیر با دارم زهر تو ره

قصیده در تهنیت رسیدن خطاب با و شاه از خلیفه عباسی
 چو پادشاهی پدید شد کشف لعل کن جاش
 عروس صبح مهر آرد چو گل ز روی دین خنده
 و از خیمه مروارید زبان شد باز زین پر
 صفا لای که رفت از صدق و اهل طاقانی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

قصاید بدیع جلیلیه
 در بیان فضیلت و جلال حضرت عباس علیه السلام
 در بیان وفات و شهادت آن شهید دانا
 در بیان عجز و خوارگی آن پهلوان
 در بیان شجاعت و دلیری آن پهلوان
 در بیان وفاداری و محبت آن پهلوان
 در بیان کرم و سخاوت آن پهلوان
 در بیان عفو و بخشش آن پهلوان
 در بیان تواضع و فروتنی آن پهلوان
 در بیان صبر و استقامت آن پهلوان
 در بیان قناعت و بساطت آن پهلوان
 در بیان زهد و بی رغبتی آن پهلوان
 در بیان علم و ادب آن پهلوان
 در بیان کرامت و جلال آن پهلوان
 در بیان شرف و اقبال آن پهلوان
 در بیان عظمت و جلال آن پهلوان
 در بیان کبریا و جلال آن پهلوان
 در بیان شرف و اقبال آن پهلوان
 در بیان عظمت و جلال آن پهلوان
 در بیان کبریا و جلال آن پهلوان

دویش آن مان که خیر و زین قیامی
 شاه سیمای پند که ماه است نام او
 یمنی سیاحت و فرمان سلطنت
 والی عصر احمد عباس امام حق
 فرمان دهد و ریافت که آئین و نظریه
 در جوف چاقبم باین که بسته شد
 هر چه نوع عروس زبانه دوه پیرهن
 خیاط چرخ وخته بر دهن قباش
 بهر لب و صحن سریش که خفتی است
 در بر جهاش طارم نه طلق سایه جو
 در صفهاش شعله طرازان شکر پوش
 فراس استمان و راو به استین
 وز گرد او برای تماشا می خلق و پیکار
 بانی این عسارت و آئین نگار او
 این چنین شایست که از حضرت امام
 مضبوطش آنکه در کف خط شاه باد
 اقدیم ترک و روم و در اسان چنین شام
 که جز سبز بایدهش اینک لباس سرخ
 انقباب شده که بر سه منبر بر خطیب
 سلطان من محمد تعلق جهان عدل
 خلعت بیک و فوک چشم داد امام

در میکشید خلعت عباسیان به پیر
 چه کردی زرق و در دست زر
 از حضرت خلیفه مدارای بحر و بر
 و ارای دهر وارث پیمبر بشیر
 پیکار کند کلمه نگاران پرست
 نه چرخ بود یک گشت سبز در نظر
 بنگار دهر مجلس دوران نغمه گر
 از پردای سبز زانده دوه استر
 طاق و منشت بال مضع کشاوه پیر
 بر جوفهاش کوفت و درون شک پر
 در طاقهاش نغمه نوازان زهر و سر
 صدرا با عمامه و شان با کبر
 انظار کرد و بر فرق آئین خوب تر
 روح القدس بامر شهنشاه نامور
 او رده اند خلعت و فرمان معتبر
 بر روی خاک لبی و بادی خشک و تر
 مامور شاه بدو یک و خیر و شر
 در تلج فعل بایدهش اینک قدر خود
 سلطان شرف و عجب شهنشاه بحر و بر
 ماه زحل مکان و شاه میخ و سر
 تا نور شمع در دل مردم کند اثر

در بیان وفات و شهادت آن شهید دانا
 در بیان عجز و خوارگی آن پهلوان
 در بیان شجاعت و دلیری آن پهلوان
 در بیان وفاداری و محبت آن پهلوان
 در بیان کرم و سخاوت آن پهلوان
 در بیان عفو و بخشش آن پهلوان
 در بیان تواضع و فروتنی آن پهلوان
 در بیان صبر و استقامت آن پهلوان
 در بیان قناعت و بساطت آن پهلوان
 در بیان زهد و بی رغبتی آن پهلوان
 در بیان علم و ادب آن پهلوان
 در بیان کرامت و جلال آن پهلوان
 در بیان شرف و اقبال آن پهلوان
 در بیان عظمت و جلال آن پهلوان
 در بیان کبریا و جلال آن پهلوان
 در بیان شرف و اقبال آن پهلوان
 در بیان عظمت و جلال آن پهلوان
 در بیان کبریا و جلال آن پهلوان

بسیار از این نظم
 بیاوردی که در این کتاب
 در بیان وفات و شهادت آن شهید دانا
 در بیان عجز و خوارگی آن پهلوان
 در بیان شجاعت و دلیری آن پهلوان
 در بیان وفاداری و محبت آن پهلوان
 در بیان کرم و سخاوت آن پهلوان
 در بیان عفو و بخشش آن پهلوان
 در بیان تواضع و فروتنی آن پهلوان
 در بیان صبر و استقامت آن پهلوان
 در بیان قناعت و بساطت آن پهلوان
 در بیان زهد و بی رغبتی آن پهلوان
 در بیان علم و ادب آن پهلوان
 در بیان کرامت و جلال آن پهلوان
 در بیان شرف و اقبال آن پهلوان
 در بیان عظمت و جلال آن پهلوان
 در بیان کبریا و جلال آن پهلوان

صبح و از آن قباب ملک بن خندان رسید
 رخصت نماند چرخ از صاحب این رسید
 بر سر این هفتم ظاهر کرد که این رسید
 رفت تا به تیغ او چون سایه زردان رسید
 خنده هر تابی که از منتهای برگان رسید
 تا یک روز و دو ماه راه را تا جوان رسید
 چار ماه بعد را و یک قسم آسان رسید
 که ز فشارش چون طوق و پای و کون رسید
 صیبت نعلش هم بگوشت فیه و خاقان رسید
 شمع را بر سر زخم غارتش سوزان رسید
 سر نشامی گران جبین سرگردان رسید
 چون دست خشم بریل از سر و دندان رسید
 زودتر کش گیر کان بد گیش اوقیان رسید
 پیشه را یک رشته دان چون شیشه بران رسید
 از وی مسکین این درد و اوران رسید
 شاه مشرق را چه به یک نوبت جولان رسید
 همچنان که مهر افروز بر سه تیان رسید
 طوطی گویای قرآن خوان مضی دان رسید
 این خطاب خوش گوشش به این پان رسید
 محنت دو آن گذشت و نوبت جهان رسید
 سببش از غرضان این و آن رسید

مردم چشم منی بالی سببی همچو اشک
 زلف چرخیر تو کرده چو چشم ششم
 سوزن عیسی مشو بنجید برویم منه
 ورنه زور و جهات پیش شند شاه عصر
 ممدی بود افتد شاه سلیمان خطر
 ای شیه حبیب بخت می امیر خورشید
 خیر و شرف ثابت رای ترا منتظر
 خامه تو باد را پای نهد بر حسین
 چند دل حاسد آن تیغ تو آرد بست
 و شمن اگر سحر با سر نهند بر خط
 و زمین عدل تو زید که زوعد و را
 خامه زوعد تو بخت از زاب ثبات
 بر هر بقی شک برق دلی ابر پاش
 یک آف اینچ نون مانرد و سوی بهم
 مار زانده دره بین درویش مشک تر
 زرد قماش که آکبش رویان
 وقت که دیدان کشد خال سینه حسین
 باسی زرد و بین غنیمت کرد و خواست
 سیر لیلان فلک نیست مگر تا شفق
 رفت بیک تا ختن از چشمه تا جگر
 حاسد شبلی تو هست لاف و زور و سیاه

وز چشم مشو آب ز رویم مهر
 آینه و من رو بر و قفل صفت درید
 پیر من غم دور پرده شادی مادر
 انیم و لوسم زمین باز سامنم خبر
 احمد یوسف قاجیر اور پس
 وی بت ناهید خست نرم ترا جلوه گر
 خشک و تر کائنات خوان ترا محضر
 خنجر تو کو هزارم زنده بر جگر
 چون همه عمرش بود و دلی و شمن کند
 کز دم مرگش زنده برگ جان شیر
 نیست بجز بتدایع کسی را خب
 برگ بنفشه و میدگر و غدار تب
 و شکن دام مشک مرغ دلی و ست پر
 شتر خطش ناورد جبهه عروف و گر
 موچه بین معدن ر در پی او بخت
 تا بکشد بر کس سلسله دارش گم
 گاه غنودن نهد آینه در زریه
 تا بسوی ماه بر دخت گرفته کس
 رفتن آن ماه نو هست زشت تا شمع
 و او کافور خشک طلبه از شک تر
 دست زده شیفه سزده و مختصر

مردم چشم منی بالی سببی همچو اشک
 زلف چرخیر تو کرده چو چشم ششم
 سوزن عیسی مشو بنجید برویم منه
 ورنه زور و جهات پیش شند شاه عصر
 ممدی بود افتد شاه سلیمان خطر
 ای شیه حبیب بخت می امیر خورشید
 خیر و شرف ثابت رای ترا منتظر
 خامه تو باد را پای نهد بر حسین
 چند دل حاسد آن تیغ تو آرد بست
 و شمن اگر سحر با سر نهند بر خط
 و زمین عدل تو زید که زوعد و را
 خامه زوعد تو بخت از زاب ثبات
 بر هر بقی شک برق دلی ابر پاش
 یک آف اینچ نون مانرد و سوی بهم
 مار زانده دره بین درویش مشک تر
 زرد قماش که آکبش رویان
 وقت که دیدان کشد خال سینه حسین
 باسی زرد و بین غنیمت کرد و خواست
 سیر لیلان فلک نیست مگر تا شفق
 رفت بیک تا ختن از چشمه تا جگر
 حاسد شبلی تو هست لاف و زور و سیاه

<p>سوی لب با میار جز خط جام ایضم بلبل را میچکد از سر بنقار وم راست چو زین صدف نیل قلم ماه تویش در قلمش و رشک تاملت از غم بهر خامه او ساز غم می خستمان عشق ساقی ز بزم قدم ساغر زین خور از دین صدم گشت پراز گوی ز حبیب قبا ی ظلم قطب سیه پوش را جبه زین علم حلقه بگوش از بلبل بر دوشاه عجم ماه ستاره سپاه شاه مجمل علم ترک تو پیکان ناراب ندای لبم زینل بویای لشت خم زده گردم آنچه بدید او رو آتش تو دیم دار و از ان دی نون بر سر صدایم چند پرواب چاه چاه تو از فکرم روی تو از غم فرون اصل تو از دلم تا نبرد ترک مست دست تیغ ستم گردن بیدار چون سیر خامه قلم قطره تو نار بارانیم تو سیر غم کرد جهان نشان شد بجزیره علم</p>	<p>بر ورق لاجورد نقطه ز رشک زان سیه تانها و بر خیزه زواران کف چو بر آرد جام جام بر آمد ز کف جام و مایه تمام شد سو پر دین وان نقد روان دو بهار و زرقب از لعل شکر که وقت سحر شمره را میب بند از پی شمشیر دلان طاش فلک کشید دوش که قوس بلبل چون هسین نمود و عوض تاج بلبل و او مه از کبکشان شب به شب آسمان بلبله گوی هسین سایه لطف اله خسر و عالم بنه گر کشیدی رنگ لعل تو بچین شرم آتش گویای لشت نیکی که در شک مه بکند آورو سبیل تو بر نفس هست بر اثبات حسن جیم تو نص حلب چادر زخندان لشت از لب اخشاک تر و برادر اخشان یخت زمرت چو بدید شعله آبروی تو داده بجای کمان خاصه بهمه شنی کو بسرتیخ زد ای کف و شیر تو قطره آبی و بیم بحر دست تو خاک بر سر خود کرد از ان</p>
--	--

سیه چو زین صدف نیل قلم
 ماه تویش در قلمش و رشک
 تاملت از غم بهر خامه او ساز غم
 می خستمان عشق ساقی ز بزم قدم
 ساغر زین خور از دین صدم
 گشت پراز گوی ز حبیب قبا ی ظلم
 قطب سیه پوش را جبه زین علم
 حلقه بگوش از بلبل بر دوشاه عجم
 ماه ستاره سپاه شاه مجمل علم
 ترک تو پیکان ناراب ندای لبم
 زینل بویای لشت خم زده گردم
 آنچه بدید او رو آتش تو دیم
 دار و از ان دی نون بر سر صدایم
 چند پرواب چاه چاه تو از فکرم
 روی تو از غم فرون اصل تو از دلم
 تا نبرد ترک مست دست تیغ ستم
 گردن بیدار چون سیر خامه قلم
 قطره تو نار بارانیم تو سیر غم
 کرد جهان نشان شد بجزیره علم

سیه چو زین صدف نیل قلم
 ماه تویش در قلمش و رشک
 تاملت از غم بهر خامه او ساز غم
 می خستمان عشق ساقی ز بزم قدم
 ساغر زین خور از دین صدم
 گشت پراز گوی ز حبیب قبا ی ظلم
 قطب سیه پوش را جبه زین علم
 حلقه بگوش از بلبل بر دوشاه عجم
 ماه ستاره سپاه شاه مجمل علم
 ترک تو پیکان ناراب ندای لبم
 زینل بویای لشت خم زده گردم
 آنچه بدید او رو آتش تو دیم
 دار و از ان دی نون بر سر صدایم
 چند پرواب چاه چاه تو از فکرم
 روی تو از غم فرون اصل تو از دلم
 تا نبرد ترک مست دست تیغ ستم
 گردن بیدار چون سیر خامه قلم
 قطره تو نار بارانیم تو سیر غم
 کرد جهان نشان شد بجزیره علم

بیا که حلقه و گرد شاه و ایزد الیت
 بیا که مرکب شده را چگونه وصف کنم
 که دید با وی شخصتش میان آب و ان
 زهی سکنند را از اعلام ^{شاه} تمام حسام
 زهی ساری تو ایوان کسب یاری ازل
 غلام حلقه گوشت تو با شاه عرب
 ندانمینه وار بود چار باشش زرشش
 خبر از بچه رفتی هر شب زانم
 چو دید دولت بیدارت از جهان بگریخت
 نهفته ماند و تعدی نه ظلم ماند و جفا
 انم ^{دیده} زلفش زبان استغمام
 زبان بریده و ^{دیده} در و رویه با و
 بکار خانه گردون ز رفت و رست
 برستان تو یک حج و رومی صد عمره
 روی فتح ترا چنان نصب کردند
 چو ترک آمد و هم شد سوار بر ادم
 کلاه نقره خامش با خنجر مصنوع
 روی عود وی او از ترنج زره اش
 کشا و تابش او تنگهای ^{خاک} خسته زر
 چو چناب شد و از قرب و ف ولیک باب
 گهی شود چو کمان و گهی شمشیر گم

جام که آبیت شکستش ز درون
 زین قح از یک دو م نون کسی صبحم
 عقل تو گیر و کمال جان تو یابد و
 جانی مستی جان بایت سبزه رو که است
 و تو بدین بهشت سبلی ز رو بهین
 سه حقی شب روند آینه در قفا
 زده شمشاد و شش کشتن غلام
 که ز رخ غیر کون مندرق کشد پسر
 سلسله بند در شام بر سه این ماه
 اول او مال و دینیه خیر دوم
 از صد و هفتاد و اگر فلک اندک
 تنگمه ماه را خسرو شیرین سخن
 نامزد بر لب چشم تو تیر جفا
 زهره و ماه نوید هر دو هم در قران
 زلف تو از روی تاج تاج خورشید
 بر رخ بد اختران زان شفق آوده اند
 خط تو بر گریل مار شکن در شکن
 باز سیه مرا مورچه زرد کرد
 شاه فلک آستان ماه ملک آشیان
 آنکه ز فیض عطاش اگر کد باشد غنی
 روز و خاچون گرفت قطره آبی کیف

در پیش خاک باو ار کند میل ما
 از کف ساقی مهر و سرم کسب یا
 غم شود با نال دل شود بهر جفا
 مطهر او روح قدس ساقی او مصطفی
 مجلس سلطان عهد سایه لطف خدا
 سیم طلب و میان رنگی زرین قبا
 استور او نمند تا خوش است
 گاه کند سترگون در بر و شمشا
 خالیه ساید برام عاج بدین کبریا
 سوم او چاره هست برین چل گوا
 باقی او اتوان خواند کیکی نی ریا
 و تنگه شاه را نو خط فرمان روا
 قوس را شتر لیت زهره بر تیغ وفا
 شده نه تو مخفف غم ستم سازا
 لعل تو در آفتاب زهره پروین قفا
 ز طرب روی روز روی نهان شد
 چشم تو در باغ حسن آهون گرس چرا
 دامن اخروید شاه سلیمان لوا
 مهدی عیسی جبین موسی حم رعلا
 و آنکه ز فوط سحاش بحر غناست
 بحر ز سیم آب شد بر تن خود چون هوا

قصاید و غزلیات
 در پیش خاک باو ار کند میل ما
 از کف ساقی مهر و سرم کسب یا
 غم شود با نال دل شود بهر جفا
 مطهر او روح قدس ساقی او مصطفی
 مجلس سلطان عهد سایه لطف خدا
 سیم طلب و میان رنگی زرین قبا
 استور او نمند تا خوش است
 گاه کند سترگون در بر و شمشا
 خالیه ساید برام عاج بدین کبریا
 سوم او چاره هست برین چل گوا
 باقی او اتوان خواند کیکی نی ریا
 و تنگه شاه را نو خط فرمان روا
 قوس را شتر لیت زهره بر تیغ وفا
 شده نه تو مخفف غم ستم سازا
 لعل تو در آفتاب زهره پروین قفا
 ز طرب روی روز روی نهان شد
 چشم تو در باغ حسن آهون گرس چرا
 دامن اخروید شاه سلیمان لوا
 مهدی عیسی جبین موسی حم رعلا
 و آنکه ز فوط سحاش بحر غناست
 بحر ز سیم آب شد بر تن خود چون هوا
 خط تو بر گریل مار شکن در شکن
 باز سیه مرا مورچه زرد کرد
 شاه فلک آستان ماه ملک آشیان
 آنکه ز فیض عطاش اگر کد باشد غنی
 روز و خاچون گرفت قطره آبی کیف
 خط تو بر گریل مار شکن در شکن
 باز سیه مرا مورچه زرد کرد
 شاه فلک آستان ماه ملک آشیان
 آنکه ز فیض عطاش اگر کد باشد غنی
 روز و خاچون گرفت قطره آبی کیف

[illegible][illegible]

و حکایات صحیح و بیطرف قلمرویح باو شاه

باز کیو است چرخ بال زمان در چرخا
 شرح سمرقند از شد طبله و مساز شد
 گرگ سحر نوک و دم بر سر چرخا
 شاه روی ست روز امر و نه نیست
 سر دماچی و دوق آبها
 آبله جام نیست تا بد می به شود
 پیش لبی را نشان دین با دام چنگ
 سوی به چاره پنج سه نو فرست

[illegible]

۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴

رشته پرورد کند سوزن نوک خار را
قبه سیگون کند قلعه کو بهار را
آبخیز طشار علان منع کند چار را
غالیه در زمین نهید زاهد روزه دار را
خلق تو با طعنه گریبوی خوش بهار را
بهر ازین نیافت کس وانه گوشوار را

در معراج شاه بنده مستغفر و خجسته

بودش از قصدا که عقابش برین شهر
 نماند شد با طاعون از نصیب باز نماند
 که آن غمت فرو روی که دوازده سال
 که از دست حشیه چنان بلب گیری اتمی
 چه باز آن و خندان هند بر کلاه
 ملی خشت حسرت مبر از صندل سبکند
 نه وارش ماندونی دارا نه قصرت ماندونی
 بشت جلودانی نیست الاخصت و او
 که حل رایت الرش بود چون جسد شعله
 اگر چه بازیم از غمره چرا جهاست و بر
 برای می عمر نباشد رسته از شکر
 خشی باغ عذرات را دلاله در و نیلوفر
 سناها که در گرد و ونبه فضل باز گیر
 من آن ابر که میبارم و نسیم که میبارم

[illegible]

قصہ پر حجاج

دفت نوسن خرون
آگنه گونست هله
ناکجه بیهوشی
موندندی یاناک کورس
زلف ایلمی عریب خرو
صاحبین خردان

نائب رئیس هیئت مدیره

فصل

کے ذہن پر

تاریخ ۱۳۰۲

رفقا بنیات



١٥

و چون چو پنهان شد و لعل شکر بارش
 از گیسوی پایی آب بقسم افشاند
 چون فرخ شد صد شاخ کف دل را
 بر آینه مهرین با شفته صف مورش
 آبی که زخم چون صبح آلوده بخون باشد
 و انم نشود چون گل از بند خود آزاده
 یکدفعه مهر او نقصان نشود و بر پدر
 زلفش سیه ولی شد خشم عالم
 روان و محب فربش نهش و ریاد
 پریا و سلیمان آن روز توان دیدن
 چون ز قمر کل بادانه و آیه سه باره
 امی خسرو شیرین خط لیلیت کلکست
 بدگوی تو چون چو گمان از خط تو سیرت
 آنکه تپ نیست بگرفت بر دوا یک
 قهر که فلک وار و در سینه تمان از تو
 و خبی که حد دار و نیست ز نقد عین
 ماه سر خرگاهت گو سر فلک بیروت
 گردوز سر تکمین داود سلیمان
 بسیار بر وزار و شب ماه سر کلکم
 تا شیشه نیارا در و دسیاه شب
 صد شعله میخوایم فروخته روز و شب

و بخیر گم نیست از شب گرد و خمارش
 که سینه و در زوی بر خسته کلکدارش
 گر یک سر مو نیم از وی شده بزارش
 پیچیده آتش بین از دو سپهرش
 آن دم که پدید آید بر آینه زنگارش
 که سنبل تر و پدید بر طغیانش
 آن روز که رو آید و بر صبح شب بارش
 که نگاره خورشید او تحت نگون بارش
 که نبدل شتاب آید بنگام سخا بارش
 کورا بجان باشد بر مرکب هوارش
 که بچشم نهند سر خط او ارش
 مجنون بخیر است ماه از غم فداش
 پائسته در آهن بن چون صورت کارش
 تا بطبق دوزخ شربت و هزار بارش
 بر خلق جهان گرد و هر صبح اطمینش
 که جنج عقیق افتد بروی چو دنیا
 فرقی نبود یک هوا نکند و وارش
 هر بنده که در دیوان خون تو بود و یارش
 تا شاه مدح تو شد محرم اسرارش
 صد شمع برافروز از ثبات و سیارش
 در دوده احوالت از حضرت جبارش

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

بگرخت او هم شب زین پلنگ ^{۱۱} _{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵}

[illegible]

۳۰
 بافتد که یک بافتد
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

حاتم الامالی هزار ساقی و حیدرستان هر دو از آن بر گریبان گوی زر گشت زان چشم تیغ خورشیدش برین کرد لاجرم بگرفت نورش عرصه ملک جهان بنده امر خلیفه با و شاه آتش جهان جبهه نوش اخترش هم زمین هم پنهان وی های چیر تو طواسن سره جهان تکیه گاه آفتاب و سجده گاه اختران جادوی نه دانه یک نقطه آمد در میان تا نهند در بارگاه است وی خود دران	خشت زرین که برافنده از فروزه جیب خود پر بوی مهرش صبح و گل کرد شب بیدار بود گریان می چون گوی ماه سایه خیر سیاه آل بر است آفتاب ملک و دین مقلی امیر المومنین حلقه و گوش خلاش هم سپهر هم نوم ای لای تقدیر و تقای گردن اجنه سه قهر بایوت که چرخ اعظم است حلقه درگاه با جایت چه عرصه خنده از مقام خود بر آید عرش یا نصد ساله
--	--

در تعریف و شروع و طایبان و گاه ال

قیمت اندای و در جان خود گوش کن کین خدایت معتد است در کنار جدت سه و د است طایب و صیل ذات کم لگد است ای توحید سرای تو کجاست که خرابی او بیک لگد است زانکه نه چرخ سقف بی عمد است کارگاه جلالت صمد است نه برآورده آید است و خد است گلشن دود آتش صمد است	هر که عواصم کس خروست عاقلان نقص خویشتن جویند نه پدر را ز خار مادر عصمه جامه مست غفلت اندوخته ملحد آن کس که باغ دنیا خوش کجانی طایر ممتد نش سپرخ برسد بام سپرخ پای کوب دل عاشق سر جگر نیست خانه دل نهایی لم نه است دل فاسق خزانه حق نیست
--	--

۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

مدح آنحضرت صلی الله علیه و سلم از زبان مبارک

<p>گفتم بصوت از چو زاولاد او سم چون بگرم ز اعینه عکس جال خویش خوشید آسمان ظهورم عجب مدار ارواح قدس صیبت نگه دار معینم سبح عیلا شها از فیض فایضم از عرش تا بفرش همه ذره بوده اند روشن شود روشنی رای من جهان آبی که زنده گشت از و خضر جاودان آن دم که روح من سینه زده کرد جان فی الحکله منظر همه شایسته ذات من</p>	<p>از روی مرثیه زنده حال برترم گرد و همه جهان بحقیقت مصوم ذرات کائنات اگر گشت منظم اشباح انفس کیت نگه دار بیکرم نور سبط لمعه از نور اظهرم از نور آفتاب ضمیمه منورم گر پرده صفات خود از من فرو دهم آن آب صیبت قطره از حوض کوثرم یک نفخه بود از نفس روح پرورم یک اسم علم منست حقیقت بخورم</p>
--	---

قطعه

<p>خسرو آتش پر سیرغ جودت بار شد ابر تقدیر عطای شاه میکرد از حبس افتاب چاه شاد ز اوج شرف رفت گرفت به چو تاه چاه کش بر خواه صیبت ارتفاع اگر برویش راسیه کردی و سحر خط نال تمام تعیت کرد و دولتی بود و بجوی و باید خطان بر ز رخسار خضمت در شک</p>	<p>شاه بازان سپهر از پر واز کردن بازماند تا بر دوش و سپر و پاد او اینش باز ماند خضم زان چون ساجد و در تحضیض آزارماند از طلوع خویش هم در وید بر آفتاب بازماند تا قیامت یار و کار از جامه شادماند در میان سخن نیایشی لعل انداز ماند همچو آن عاشق که در حجریت و ساز ماند</p>
--	---

قطعه

<p>ای گوهر جلالیت سیرای غنیمت رفت وی خاک استانت سرای لطف</p>
--

مدح آنحضرت صلی الله علیه و سلم از زبان مبارک
از روی مرثیه زنده حال برترم
گرد و همه جهان بحقیقت مصوم
ذرات کائنات اگر گشت منظم
اشباح انفس کیت نگه دار بیکرم
نور سبط لمعه از نور اظهرم
از نور آفتاب ضمیمه منورم
گر پرده صفات خود از من فرو دهم
آن آب صیبت قطره از حوض کوثرم
یک نفخه بود از نفس روح پرورم
یک اسم علم منست حقیقت بخورم
شاه بازان سپهر از پر واز کردن بازماند
تا بر دوش و سپر و پاد او اینش باز ماند
خضم زان چون ساجد و در تحضیض آزارماند
از طلوع خویش هم در وید بر آفتاب بازماند
تا قیامت یار و کار از جامه شادماند
در میان سخن نیایشی لعل انداز ماند
همچو آن عاشق که در حجریت و ساز ماند
ای گوهر جلالیت سیرای غنیمت رفت
وی خاک استانت سرای لطف

فاطمت

فاطمت

فاطمت

فاطمت

فاطمت

فاطمت

فاطمت

[illegible]

بقیه نسخ و چاپ
 شش روز و اندک
 که در پیش روز
 مقرر است
 سبب بده
 دیگر از این
 شش روز که
 از این
 و چون که
 بزرگ جدا
 است
 است

[illegible]

155

[illegible]

ای عکس تو زید
مرد غافل است

مکتبہ اسلامی

۱۰۰

١٤٠٠

18

100

بیین بود که جو یکس دران خلافت
 قد کمال جایت یکسر از خلافت
 در چشم امت آمد طوبی کم از خلافت
 باشد یک زواله و در سفره ضیافت
 چو بین شود چو بهرام از بیت مصافت
 چون تو کسی بفالم در حسن و نظر افت
 باو امیان نیجا خون خدا خلافت
 ناز خواص سمست در رسم خود ضیافت
 هر جا که ملک کلکی ست باو اتو افت

[illegible]

[illegible]

۵۰

نصف اول
نصف دوم
نصف سوم
نصف چهارم
نصف پنجم
نصف ششم
نصف هفتم
نصف هشتم
نصف نهم
نصف دهم
نفس یازدهم
نفس چهاردهم
نفس پانزدهم
نفس شانزدهم
نفس هجدهم
نفس نوزدهم
نفس بیستم

مدد و چو شمع ازین سوزند گریه و فزاید
 ندایگان جهان که مهتاب غیش
 شمع که خاک در او دیده شان
 شمع که بر او پرده دار فتنه است
 شمع که تالاب امر خفیه همت
 رستم و آتیه جاد او کی فتنه
 چراغ دیده بهرام کاشان درش
 بختی که شمشاد بنده را که بهشت
 همیشه نامی نه ز قرب خورشیدیت
 بگوید گوش از خیل خاکروبان باد
 بخت همیشه فراشته حسن بدور

ز مهر خدمت سلطان چو حج و عمره
میان بخت سپر آفتاب از دست
نهر ارباب فروغ تر ز آب جیواست
شسته که بر لب او چرخ از خفاست
شده که رافع را یات شمع پیدا
عجیبانه رقص چار طاق ارگ است
وز آنکه بهشت طاق کیوان است
نهر اکاسه زرین برگه دیک خواست
چنانکه راستی روز شب بنیران است
هر آنکه در حشم طاق و هفت میدا
که او چون قلب اسد کلبه ایوربا

در تعریف روز و توصیف اقسام

آن مومی خندان که دستار زرین برپوش
صیحت نضر خوش القافور حشمت آفاق
زبان بوی کافیه است صیحت آمین
زرائع سیه با بختیایه سیکر و باز می
چون از دگر گنج بوی زر برداشت
برداشت گردون شمع زرد و کبکشان
آن وجه که طلا و مس آسمان بر داشت
فشان

تختی مبارک دم بین بیای کجای
یکم خور و از راه ش ظلمت برون
عل خسرو عین مست صبح از زنگلابی
تعبودا که از قضا سمرغ ندین شهرین
افتانده شد خون حکمر بر روی خاک
کز چار رنگاری سپر گذشت لولک خورش
بروش افق سوی دوان بر باد هم

ويعرف

آن سنگی گریبان نکر زلفت ویاورم

وان ابريق نشان مكرىف باران

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

<p>ای صفه عرش تاجان طاق و در این از دولت آید و در جوار و در شوق شاه اجرم غم تونی و در عالم تونی کلیستان آید و تراخی است و در جاح تو</p>	<p>سختی را که گشتان بیت خاطرش این طرب بر چرخه راکی بخ بودی شویش گاه سخا آن می تونی کافلاک باشد اگر قابلیت دارد و آب عشت پریش</p>
<p>در جاح محمد شاه و در عریف شب و در خیالات اظهار و تعریف در جاح محمد شاه و در عریف شب و در خیالات اظهار و تعریف</p>	<p>در جاح محمد شاه و در عریف شب و در خیالات اظهار و تعریف در جاح محمد شاه و در عریف شب و در خیالات اظهار و تعریف</p>

این صفه عرش تاجان طاق و در این
از دولت آید و در جوار و در شوق
شاه اجرم غم تونی و در عالم تونی
کلیستان آید و تراخی است و در جاح تو

این صفه عرش تاجان طاق و در این
از دولت آید و در جوار و در شوق
شاه اجرم غم تونی و در عالم تونی
کلیستان آید و تراخی است و در جاح تو

قصاید بهر حاج
ای از این داد
نمی دشمن بر دست بلبل
۵۸

آن مجربین که قطره آب است و برش کف است بزم از آن بجز فرو شب گر آن تنگ تیز برون آید از میان بای او رست و نشکست ز بیم و است بای اگر وی بسجی کشتی کند سپاسخ از محیط بر آورد مرغی ز کمر باست که در آشیان ز کوه و زبان بریده سیاه روی و سرگون آن حاکم زمان که در آفتاب سلطنت داویش حکومت همه روی زمین امام وقت غروب تا نبود نقص طلعت خوشید از جانب مشرق خبر و نهد گردون بهر می کشد از مهر او و بار ای بست آن محیط که عشت قطره از شهر دولت تو اجل را برون کند بر جبین میره سرمه خاک و در ترا تا وقت شام بویه نینج شویدا باو ایو غوره دمه خصمت سیدل در تعریف حمید خود متضمن تعریف ابرو خیالات دیگر	او حلقه تن کنی ست سنگ شاد و رش و جوت خیزه نگر خاک بر سرش آب روان کنار نماید ز او رش این باده بان و آن دوزبان هم مخوش وامی نهد بر و قمار مشک او فرش آوا نهایی و ترافت ز خورش باشد ز قمار بر سر نقار شهرش به دم گم جو خشم شمشاه کشورش خواند خلیفه بعد بای سیاه عرش از شرق تا غربش و از بحر تا برش در عصر عدل پرور و انصاف گسترش زانی که باغ امر که نارسست در خوش در گوش خویش حلقه زلف نگارش وی قدرت آن سپهر که خیرت احش روی سیاه کرده فلک با برادرش از فرق کاینات لصد میل بر رش باغنده بکنارند چرخ اخضرش فراتاک غم شکسته دل غصه بر رش
سپید است خیزن چنده انش ز گلشن بریده کاسه عمارت زانده چون زینت پیر سنر باشد سیر و رش	است از چشما اشکش در و از نغمه اشکش چون زینت پیر سنر باشد سیر و رش

بغداد در حال
مهم است
نیت نشین
یمن و زینب
تو کافر نشکند و اف
بلی ز تو
کبدان و زینب و زینب
پادشاه
تو که زنده نگار
بغداد در حال
مهم است
نیت نشین
یمن و زینب
تو کافر نشکند و اف
بلی ز تو
کبدان و زینب و زینب
پادشاه
تو که زنده نگار

کوهی
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

بغداد در حال
مهم است
نیت نشین
یمن و زینب
تو کافر نشکند و اف
بلی ز تو
کبدان و زینب و زینب
پادشاه
تو که زنده نگار

نه چوت است که زمین مانند در عالم به بزر بزره زرد در خورست چند همیشه تا آخرین نور آن باشد چو گلک روی سپیدش از آنکه سپر بر بند ز جنگ هر توان کس که در دستم باد	از گری که کند بر سر مبار و درق که از انکوف شود خد رال او منطق که نور نور بر دانه حقیقتی حقی شیر زبان اعاوی به تیج باد افق چونای حلق گرفت میان خلق خلق
--	---

هزاره در شرح آفتاب

صد روز و دو روز از قطه زین هر سال کا دیار از زین بره کل زور گرفت عجبه دهنده چو صبح از پی است که است فوق سر مجله که گلش جامع شده لا اله الا انت سبحان عرق و نمیشه ز غمش شب کی نگلی پستی که بود آله روی روز آج زو شب بفضای گل یز	الفی را که درو عین گوشت دال علامت نور است در چراگاه پر از زنگ این بنبر طال هر دو آهیب پر از زلف کمالا مال هشت شیرازه او زور و قهقهه ال چون مصیبت زده که نکر دن و نلی بر ال روز روی و داری که بود او کمال شب و روزند غلامان شه و خصل
--	--

مطلع در صفت لب معشوق و باد شاه

ای حقیق شکر الوده تو سپته شال روی تو مطلع الوار سدا پرده حسن برو و زین دو سیم بالش خون گردی در خم ماه نوت سوخت دل مردم را دشت و دیر گفت که بی هیچ سخن چین بر زنده چو بر زنگ تو خیم آمد زلف تو سایه چو بر گوشه خورشید کند	شورخت این نان یان که یز تو و مال زلف تو جمع دلهای نشان احوال نقش و بیاجه روت که نیست خیال چو کتهای سباده بخوب و شال سیم است که بر قطعه فرو آمده دال گفت صنادیت که در حلقه نون با حیا گشت چون چرخ شمشاد جهان بیون فعال
--	---

نورانی که در عالم
به بزر بزره زرد در خورست چند
همیشه تا آخرین نور آن باشد
چو گلک روی سپیدش از آنکه سپر بر بند
ز جنگ هر توان کس که در دستم باد

از گری که کند بر سر مبار و درق
که از انکوف شود خد رال او منطق
که نور نور بر دانه حقیقتی حقی
شیر زبان اعاوی به تیج باد افق
چونای حلق گرفت میان خلق خلق

صد روز و دو روز از قطه زین هر سال
کا دیار از زین بره کل زور گرفت
عجبه دهنده چو صبح از پی است که است
فوق سر مجله که گلش جامع شده
لا اله الا انت سبحان عرق و نمیشه ز غمش
شب کی نگلی پستی که بود آله روی
روز آج زو شب بفضای گل یز

الفی را که درو عین گوشت دال
علامت نور است
در چراگاه پر از زنگ این بنبر طال
هر دو آهیب پر از زلف کمالا مال
هشت شیرازه او زور و قهقهه ال
چون مصیبت زده که نکر دن و نلی بر ال
روز روی و داری که بود او کمال
شب و روزند غلامان شه و خصل

شورخت این نان یان که یز تو و مال
زلف تو جمع دلهای نشان احوال
نقش و بیاجه روت که نیست خیال
چو کتهای سباده بخوب و شال
سیم است که بر قطعه فرو آمده دال
گفت صنادیت که در حلقه نون با حیا
گشت چون چرخ شمشاد جهان بیون فعال

نورانی که در عالم
به بزر بزره زرد در خورست چند
همیشه تا آخرین نور آن باشد
چو گلک روی سپیدش از آنکه سپر بر بند
ز جنگ هر توان کس که در دستم باد

زلف تو از شب بر آفتاب برق
 بجنده لعل تو سرین فشانده از شفق
 بوقت طلعت پرین شود و پاره شفق
 مرا ازین دوشه سوی روان زمین
 پیچیده لعل تو گیر و روان سر عشق
 عذار نادک است از ترنجات عرق
 که بر دوش صبح تو خفته و آرد عشق
 چون در بر و انعام حاکم مطلق
 ابوالجبار عظم ستهشته بر حق
 نماند سفره گل ز سیر راز و نق
 جو صبح زین زار اندوده لبست برق
 فلک عایمه زلف و وجیه از رن
 هزار نقطه زرد و آبش سیاه ورق
 سمن بران خریم زمر وین جو سق
 چو بکینه که بر اندازد از دکان عشق
 راجد و تو باغ وجود سبر ورق
 بر انداخت ز سرخ روی نفی طبع
 که گیسوی سر غلغله پر جم برق
 که چرخ ریگ کبودت در خنق
 که در بیتی به بنی گفت مجر صدق
 بچار ماهه رود و بک خاک احق
 زلف تو از شب بر آفتاب برق
 بجنده لعل تو سرین فشانده از شفق
 بوقت طلعت پرین شود و پاره شفق
 مرا ازین دوشه سوی روان زمین
 پیچیده لعل تو گیر و روان سر عشق
 عذار نادک است از ترنجات عرق
 که بر دوش صبح تو خفته و آرد عشق
 چون در بر و انعام حاکم مطلق
 ابوالجبار عظم ستهشته بر حق
 نماند سفره گل ز سیر راز و نق
 جو صبح زین زار اندوده لبست برق
 فلک عایمه زلف و وجیه از رن
 هزار نقطه زرد و آبش سیاه ورق
 سمن بران خریم زمر وین جو سق
 چو بکینه که بر اندازد از دکان عشق
 راجد و تو باغ وجود سبر ورق
 بر انداخت ز سرخ روی نفی طبع
 که گیسوی سر غلغله پر جم برق
 که چرخ ریگ کبودت در خنق
 که در بیتی به بنی گفت مجر صدق
 بچار ماهه رود و بک خاک احق

این بی کینه
 نه بیاورد پیش
 چشم است
 زلف تو از شب
 بر آفتاب برق
 بجنده لعل تو
 سرین فشانده
 از شفق
 بوقت طلعت
 پرین شود و
 پاره شفق
 مرا ازین
 دوشه سوی
 روان زمین
 پیچیده لعل
 تو گیر و
 روان سر
 عشق
 عذار نادک
 است از
 ترنجات
 عرق
 که بر دوش
 صبح تو
 خفته و
 آرد عشق
 چون در
 بر و
 انعام
 حاکم
 مطلق
 ابوالجبار
 عظم
 ستهشته
 بر حق
 نماند
 سفره
 گل
 ز سیر
 راز و
 نق
 جو صبح
 زین
 زار
 اندوده
 لبست
 برق
 فلک
 عایمه
 زلف
 و
 وجیه
 از رن
 هزار
 نقطه
 زرد
 و
 آبش
 سیاه
 ورق
 سمن
 بران
 خریم
 زمر
 وین
 جو
 سق
 چو
 بکینه
 که
 بر
 اندازد
 از
 دکان
 عشق
 راجد
 و
 تو
 باغ
 وجود
 سبر
 ورق
 بر
 انداخت
 ز
 سرخ
 روی
 نفی
 طبع
 که
 گیسوی
 سر
 غلغله
 پر
 جم
 برق
 که
 چرخ
 ریگ
 کبودت
 در
 خنق
 که
 در
 بیتی
 به
 بنی
 گفت
 مجر
 صدق
 بچار
 ماهه
 رود
 و
 بک
 خاک
 احق

بیاورد پیش

بیاورد پیش

این بی کینه
 نه بیاورد پیش
 چشم است
 زلف تو از شب
 بر آفتاب برق
 بجنده لعل تو
 سرین فشانده
 از شفق
 بوقت طلعت
 پرین شود و
 پاره شفق
 مرا ازین
 دوشه سوی
 روان زمین
 پیچیده لعل
 تو گیر و
 روان سر
 عشق
 عذار نادک
 است از
 ترنجات
 عرق
 که بر دوش
 صبح تو
 خفته و
 آرد عشق
 چون در
 بر و
 انعام
 حاکم
 مطلق
 ابوالجبار
 عظم
 ستهشته
 بر حق
 نماند
 سفره
 گل
 ز سیر
 راز و
 نق
 جو صبح
 زین
 زار
 اندوده
 لبست
 برق
 فلک
 عایمه
 زلف
 و
 وجیه
 از رن
 هزار
 نقطه
 زرد
 و
 آبش
 سیاه
 ورق
 سمن
 بران
 خریم
 زمر
 وین
 جو
 سق
 چو
 بکینه
 که
 بر
 اندازد
 از
 دکان
 عشق
 راجد
 و
 تو
 باغ
 وجود
 سبر
 ورق
 بر
 انداخت
 ز
 سرخ
 روی
 نفی
 طبع
 که
 گیسوی
 سر
 غلغله
 پر
 جم
 برق
 که
 چرخ
 ریگ
 کبودت
 در
 خنق
 که
 در
 بیتی
 به
 بنی
 گفت
 مجر
 صدق
 بچار
 ماهه
 رود
 و
 بک
 خاک
 احق

قصاید و بحرهای
مثنوی و غزل
در این کتاب
درج شده است

بالا است تر از فرق بود پیوسته
ز مهر و زلف و رخساره است بیداری
و تو که مست گمانا کشیده تالار کوش
ز سیم شان دل گشته و پریشان
رخساره کلی ست که در بوستان جانهار
دان است که مولی ز زوره و قش نیست
بر خیت ابرو و چشم بجا مردار
تنم ز ضعف چنان شد که هر شب تار
و دم بوی لب نیست و رو بهم
گر ای لعل تو بودم و لیکنی منت
اگر جهان بهمن زرشود و بچو خند
برای غمت و دنیا و دولت بخت

گفتمیت که چو ابرو چشم چو منی شد
شب دراز ترا دیده باه و دما شد
که گرد چین سپه رنگ آشکار شد
بزرگشک از ره شکل ماه فرما شد
لبت نیست که داروی و دوا باشد
میان تست که کوی بوی و دوا شد
ترا چو برف لاله سپهر بیدار شد
گرفته دامن آهیم بطاق خضر شد
که بر زبان او نهد زبانها شد
ز نقه عین خودم و جگر مر میا شد
چو بدر مغش و رگه حق تعالی شد
نوحین سحاب خدیو دنیا شد

که در این کتاب
درج شده است
قصاید و بحرهای
مثنوی و غزل
در این کتاب
درج شده است
قصاید و بحرهای
مثنوی و غزل
در این کتاب
درج شده است

مطلع ثانی

چو شاه شریق بسوی میر جوزا شد
میر سد بگریانش دست رنگی شب
چو سحریت ز راند و ده خور که از قفا
چه دوستیت با جام باوه را که دم
بیار بلبه کان رویت خون آشام
تو جام می زخشان لایزال نوش
آب خود و سحاب خدایگان میاز
سیان دانه حلقه در او رسد

سیر پیش کمان رفت و کیش آید
که ترک روز بغایت بلند آید
چو باوه حلقه تن آب آتش آید
ز روست میر و آن ساعتی که بی آید
سیاه که سجده هاشم به پیش پای تر آید
که خاک جگر او جان حلقه شیا آید
که کار و بار و عالم بدو توانا آید
بشکل نقطه موسوم ناما آید

که در این کتاب
درج شده است
قصاید و بحرهای
مثنوی و غزل
در این کتاب
درج شده است
قصاید و بحرهای
مثنوی و غزل
در این کتاب
درج شده است

در این کتاب
درج شده است
قصاید و بحرهای
مثنوی و غزل
در این کتاب
درج شده است
قصاید و بحرهای
مثنوی و غزل
در این کتاب
درج شده است

[illegible]

قصاید پنج

قصاید پنج

<p>پیرچشم رایت سلطان مظفر گیرد لب پراز خنده کند صبح و فزیر گیرد دین بلبه هر دم لب ساغر گیرد درومان خنده زمان قیض عفر گیرد بسر نیزه کلاه قیض از سر گیرد زین زرج چو بر صوره آفر گیرد آنکه بر خلق خدا خلقی میسر گیرد لیک در صف و عایج چو حیدر گیرد فر قوس جلالت از خط محمد گیرد سی و یک مهره زرین زرباک آرد گیرد همه رارای نواز چاک فروز گیرد در ولایت طلبد ملک سکندر گیرد در عروسی بقا نکم چادر گیرد خضم بدین تو میدست که خنجر گیرد تج تو لطف کند زو و سرش بر گیرد خانه در عهد تو در کام غضنفر گیرد آشیان بر سر نه قبه اخضر گیرد در خم سایه یک گوشه شمشیر گیرد تا چو شاه فلکیش در زو زویر گیرد تا خردا عدل اشکال بدور گیرد تا سز زلف شب از روی سحر بر گیرد</p>	<p>نوشته ماه فلک را چو رسم طره تو منع چون قص کنان باز نوا بر گیرد تا گردل شدگان را نوا و باز آسان سفره کلر ز چو بر آرد رومی از دیر چرخ سپید چو شون را آسمان مشکین سر و آفاق کند حاجی مرکز نه دایره و لای اخلفا وات او محی آثار نبی عباس است ایک طاق دربارت که محیط فلک است بر خط محور اگر نه ز غریت خواند بست و یک پیکر نوراند در ایوان شمال گر شبارت طلبد نور حشیش آید شاه سلطنت خیمه ز بکاری را بسر تیغ تو کاند در صف میدان خلافت سر کند خضم تو بر بای تو از روی نیاز آن غزالی که در ارگ سحرش رود باز خیر تو بر و از چو بر باز سقف بالای کل نشان آلود خنجر را بر بر شاه زمین سبط الای افشان بایه تحت مرغ ویش نه باد فلک خضم نو باد سپید روی برین حوا</p>
--	--

قصاید پنج

قصاید پنج

قصاید پنج

قصاید پنج

قصاید پنج

قصاید پنج

قصاید پنج

قصاید پنج

قصاید پنج

۱۰۰

44

[illegible]

مجلس

سید محمد

100

100

10

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الشيخ محمد بن عبد الله

۱۰۰

۱۰۰

١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

100

10

همه بر روی سحر سایه خورشید نشسته
 همه بر پای کوشنده در انواع سخن
 پسته را آلت نطق شکوه کرده شود
 همه در عرصه چنین شاه مهند صورت
 سیر می بچرخد تافته بر روی قهر
 هر کی سر کشد از سحر و لیب آرد و
 و سیاهی بدن می هر یک تابان
 همه لاله ای سیاهند بلو او مسلو
 حاکم شرع بنی شاه چنگ که سخن
 هر کجا تاج وری امرو ^{۱۲} رسته که
 ای صیقل گرفته افشان که زنی آبی خویش
 کوه را اگر چیز سر بگذر و آب شیش
 که یک قطره در جسم بیاید گفت
 سایه خیر سیاهست نبو و خورشید
 شمع خورشید غریبست و نخواهد دید
 تا در ایوان فلک شعر سپید بیافند
 با و بود و ج ملک از چرخد و خیر و شود ^{۱۳}
 با هر شب که گشت میل ز رانده شهاب
 باد خاک سم کیدان ^{۱۴} شه از روی جلال
 ثبت کرد از اثر دحت شه نام مرا
 خسرو فخران خواند ولی هست مرا

مهرو وقت نظر بیک مستحق اندام
 همه گویای خود شدند و قلم کلام
 آن زمانی که راز را در آرد و بار
 هر سینه افشاید شیرین قند و زهر
 بر کی میوه صفت یافته در هر مقام
 کلام را طبع کند چون بین عالم مدام
 راست چون نور چراغ قمر از روشنای
 زانکه در دشت شامند جمیع ایام
 حاکم روی زمین است بمشورام
 بر کجا نامویری حکم و کشته عظام
 و شمشیر میرواز سوت هر دم چو جام
 خشم را بگذر از گردن او آب جام
 بجز جزر و زو شب افزو زیار و زحام
 شانس لشکر جایت نسزد و خیمه برام
 ببارین مشغله در و ده آل بهرام
 ز رویشان سرا میدو این سیر خیام
 همه شباهت عمرت فلک آینه نام
 چشم خورشید سیو نشو و از محل کلام
 سر من در یک چشم سلاطین عظام
 صدر دیوان قضای بر منتور و دام
 لقب آن راه که در نیمه ماه است تمام
بدر ۱۲ بازار ۱۲

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

وہابیوں کی طرف سے مولانا کوئی خاص مقام نہیں دیا گیا۔

الزمره من المؤمنين
رجعوا الى الله فانه يهديهم
الى صراط مستقيم
قل قد بلغ اليك خبري
فان الله لا يهدي القوم
الضالين

خاقلان باقاعین ۱۲
 نام پهلوان
 بهرستم که از تنم در پیوسته
 مودت و دوستی و محبت و مهر
 پرورش نوزده
 زینا شیب سیال
 شش و هشتاد
 میلکرم که چو پهلوان
 باغی و درو و سوسه میدون
 زین و بزم
 اب باغی و نور و کوی
 غار و چمن و ناز
 چو پهلوان
 زین و بزم
 کرب و
 این کرب و بزم
 زین و بزم
 کرب و

ای مست باد عشق و مجلس مجازی
چند از قد و عذارش ^{ناله آن} نشاد و لاله چینی
زان چشم گیر عجب کاذب رخ و حجاب
زان زلف که ^{سایه که بر چهره است} کاشک و شکسته
رویش نشان و ^{مرا در ز قیامت} پندار آن کساره
تا یک کچه ز ر و روی بدست آرد
امروز گیر عجب زان باد شاه عادل
آدم که صورتش نای عاق سازد
کو قیر ماه سایش کوشک جهان گیر
گر کشی گری گری صندوق مرقدش
در بارگاه شاهی خدایت گزین کن امرش
در سکه قبولش زر خلاص گرد ^{خداست}
بی واسطه کند حق هر صبح این خطابت
زان روز کا فتابت گرد ^{ای میر} سیاه غم خو
گر در ^{ای میر} شمشیر الی شهاب چو بدر چابچی
واری ویر کور است کنیت الو ^{چو} مجاز
گرد و چو گل وجودت گریه تنبش ^{چو} بزمی
آن تن که یک سروی از خط شه کشید
ای شاعر از ندانی اکفاد نوع اقوا

میل کرده بر عارت اسی تو چون قاتل
 بر سر یک گوشه خوان عطایت دیدم
 دوستان چون چنگ یک انوشیروان
 آسمان بشت پات خم شده مناسب
 سه قصه پانویست چو ایوان فلک
 و تبار کا پات برشی خاتون ماه
 تا بود جزوی قضایای که باشت مملکت

عرض بنیادش تاملی میل کلی ساخته
 بر نوای کرد دعای رب سبک ساخته
 خشم را چون وف قفا از خیم سلی ساخته
 روی او انشت و مت چهره ملی ساخته
 پانه ازان شست زرین طاق جالی ساخته
 نه زمره گون لکن راپر لالی ساخته
 یاد کار ملک وین از تو سبک ساخته

قطعه و ریح مدوح

ای که در فوجی منشور امام المومنین
 تمام خاصیت بران خاص عام شوق
 پیش بجز خورشید و فشان دست تو
 گوشه و پیر دار الملک علی ابن امان
 تا بگردن در میان زرشید چون نگین
 خشمی مروت چو صبح کا زب و جامت
 صبح را از زبان تا خود بدیاری
 بزم تو باغ جهان است و عدوی بدر
 تا بریر هفت شوم چار زن جنش اند

میدار القاب تو سلطان اعظم
 ازین سلطان من خان و عالم امن
 هفت دریا کتر از یک قطره شبنم
 خاوی شتم رواق هفت طارم امن
 هر که پشت پشت قطعه همچو خاتم امن
 چون جاباب یک بقای بر سر یکدم
 گوشه مستقرار از ششم معلوم آمده
 سنگ آسا بنیم نار جنس امن
 کاف هم گریش تو از نسل آدم امن

قطعه و یک

خدا یگان سلاطین دین محمد شاه
 کمین چاکر تو شاه صد هزار سپاه
 امام خوانده ترا باد شاه هفت اقلیم

زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر
 کمین بنده تو خان صد هزار امیر
 پیمر کرده ترا آفتاب ماه خورشید

اینکه در فوجی منشور امام المومنین
 تمام خاصیت بران خاص عام شوق
 پیش بجز خورشید و فشان دست تو
 گوشه و پیر دار الملک علی ابن امان
 تا بگردن در میان زرشید چون نگین
 خشمی مروت چو صبح کا زب و جامت
 صبح را از زبان تا خود بدیاری
 بزم تو باغ جهان است و عدوی بدر
 تا بریر هفت شوم چار زن جنش اند

میدار القاب تو سلطان اعظم
 ازین سلطان من خان و عالم امن
 هفت دریا کتر از یک قطره شبنم
 خاوی شتم رواق هفت طارم امن
 هر که پشت پشت قطعه همچو خاتم امن
 چون جاباب یک بقای بر سر یکدم
 گوشه مستقرار از ششم معلوم آمده
 سنگ آسا بنیم نار جنس امن
 کاف هم گریش تو از نسل آدم امن

خدا یگان سلاطین دین محمد شاه
 کمین چاکر تو شاه صد هزار سپاه
 امام خوانده ترا باد شاه هفت اقلیم

زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر
 کمین بنده تو خان صد هزار امیر
 پیمر کرده ترا آفتاب ماه خورشید

ز دشت در وان ایل منی / زبان بدر چاهی شکر انداخت

قطعه دیگر

جسم صبر ام اصل حکم ملک	ای که بهرام چرخ چاکرت
آفتابیکه پنج پناه پوشش	سوی پروین برده ساغر شست
اساتیکه چار ماه پیش	برخیز می کشند اسفر شست
آتش آفر روز قطره آینه	که دل خرم سوخت خجسته شست
شتری را آسمان جلال	مور خورشید طل افسر شست
سوره فتح صحیف اقبال	آیت رایت منظر شست
سلطنت هر کجا که بزم آردست	ساغر آفتاب در خورشید شست

قطعه دیگر در بخت ناصرالدین شاه

ناصرالدین که از غنیمت عسل	مرقه خویش ساخت فرقه را
گفتی فائق منم ز جارا	فضل بر نیک می نهند در را
نیاید باشد اگر دشمن بخند	نیز اگر گفت نیک قصد را
نیک نام مست آنکه در مجلس	گنده کس زین لقب نند خود را
چون شلف را بجا تواند گفت	خلفه کو نذر اندر بجد را
بوسه در لب از ان افتاد	که ز خود وید کم محمدا
خاک بر سرق آن که از سر جمل	فرق نمند ز روی عجب را
سنگ در چشم آن که نشناسد	از من سوخته ز بر جسد را
آف بران را جیدی که زیر حنجر	بسیجی را و لقب ابد را
گر بخوشید لاف ز گوشت خاش	روشن است این معامله بد را
آهسته آب کینه خویش	تیره کند رخ زمره را

Handwritten notes at the top of the page, including 'بخت ناصرالدین شاه' and other phrases.

Handwritten notes on the left margin, including 'بخت ناصرالدین شاه' and other phrases.

Handwritten notes on the left margin, including 'بخت ناصرالدین شاه' and other phrases.

Handwritten notes at the bottom of the page, including 'بخت ناصرالدین شاه' and other phrases.

توسعه نماید به حاج
یافته و فرزند نامدار
افغان بدایجان

فرماندهای سید مسعود
فرماندهی قتال در دست
گویای حضور بدایجان
باش ۱۲ ساله

ساله میام نیندا
ساله پود نورسینه

۵۰

<p>سبب دود صباگرد باغ سلطان زشت ساقی دولت می بقا پیوست</p>	<p>لطیف تر زوجوت یافت با کوره حود نام طمع می فتا گو خور</p>
<p>سایه خاکی که شاه اختیار چرخ اگر ازجت تو در تاب شد دست آن جبری که در گرد مصاف تخت آن چرخ که در یک برج او ایستادش آفتاب سلطانی بس است چید او در زیر بار جو دست چشمه</p>	<p>بنده رای تو گشت و در خور بهر هم از دست تو گشت بر سر قطره آبی بدش در بر است نه فلک کمتر ز خیم اخت هر کجا در مضر جامع منبر است هر کجا گردن کشی در کشور است آتش تیغ ترا خاک تر است</p>
<p>توان شای که کلک بر رخ راه بروز عیدت شهر یا رست بغیرت چون گمان را بر کشیدی پنهان شکست تیرت هر کدو را در آن میدان مرگ بار و گیر دوست زرنگار صبح دم را چنان آفتاب گدازد بلر زید از شمشیرش خود نیست صوفی سواد چشم خست رنگی دان در اطراف جهان معارج جوت</p>	<p>رقیب و ریا غنیمت انداخت به زردان که کس زین بهر انداخت ز ستم که کس گردون بر انداخت که دره دره برو خور انداخت جو خست خواست تیر و گیر انداخت فلک از بام میسنگون بر انداخت که بهرام از کف خود خور انداخت بزم اندر چرا چندین بر انداخت که مروارید بر طشت زر انداخت بنای نامرادی را بر انداخت</p>

۱۶
 فاعلان
 کف میسب
 کسرم سبکدا
 بیا بیا سبکدارو
 سبکدارو
 بلیقن تهر سبکدارو
 سبکدارو
 سبکدارو
 سبکدارو
 سبکدارو

[illegible]

یکانه دو جهان پای چار طاق و رت
 نواز کند و کبریا به خشت تو
 هست بزر انعام شاد و کی غمت
 هست مهر و گداز زمین فرو شکند
 شکوه و کوه مژور او بر بساط زمین
 چنین گدازد رخا که باغ خشت را
 چنان ضعیف شد از بوی که باو خیف کرد
 اگر طاش دهم ضرب متی نرسد
 امیر خیر سلطان توئی که مرا گوی

بسنه خانه که از نه رواق و رگزد
 بخت کبوتر نه بال آسمان پرو
 که دقت عجله ز یک آن جم که برود
 بشنیده زهره و پیر سپهر را بدو
 چهار راهه شگفت بیک قدم سپرد
 تن خیزیت که برگ شکست از بچرد
 چون برگ گل کف خون من میسش برود
 و گر بهایش کنم کس بیک جوی خورد
 که تا چشم عنایت بروی او نگرد

نکار طبع پذیرفته بود و اکنون که زمانه بطول بخامیه شد اول بری عزیز الوجودت گردید
 و تراجم تجار از آن نشانی نماد و بزرگان سواي و شانی نماد نماد ناشر نوالی ششم نمبر شش
 نو کشور یا تراث و مال و شش شصت و نو و از حجت مقدسیده پانزده رسید و
 صباح شنبی که بلال بخود بالنده مادر عثمان برگردیده زویر ختمام پوشید فقط

تتمت تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

ای نام تو جز بر جاها	لاست بحد تو زیباها	از اهل حسه و کمال ادراک
در کنه تو هست ما عرفا	از ابرسان درو و وحید	بر روح رسول پاک احمد
بر آل و صحابه اش پس از و	رحمت باد از تو پیاست	بحد ازین برای باب فطرت

تنه جان بلند طبیعت بیکور نیست که قصاید پرچای در شبستان معانی شمع ماه مندرخته است و اورا کش
 طبع و قافیه نفس در گلو سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خورشیدی می شکند
 و علوم و معانیش و عوایق متقابل با نظم شریا میکند عرائس اندیشش کاهنن الیا قوت و المربان
 و فواید و عوایدش الم طیسرین این قلم و کاجان و چون این عروس زیبا باشد در عمارت درین
 خبر و آن بطبع عشقش نول کشور غازه طبع بر روشید و در نظر نظار گریان مشتاق آماوه
 جلوه از اینها گردید بنده سراپا عصیان کترین اهل جهان عاری از علم و فن زابلد شاه راه سخن
 گنگا رخی جللی محمد باو علی غنی عنده که از غایت قلت و بساعت و قصور بابت غلط
 از صبح میزند و در مره ما بران لب بحرف و حکایت نمینباید پس از نظم ثانی و حل غواض
 و ضافت بعض فواید وین کتاب مجمع این بحال پر دست و فرنگ لغات و کنا یا تش
 که عقده اگر آن تواند کشاد و هم یای دیگر نفع خواهد و او فراسم ساخت و بیکه اکثر اشارتین

بادی اسپر بر اسیر	برشیده بلند	پنج دریا انگشتان	ترک سیاه عذار استم
بادام گیک چنانکه که مشهور باد	باغنده پنبه بر زده نهی	پایله زرو و پاره زرو	تا چهار بالای دار
پیشقی خرمیاله اعتبار سیرا	کماله و اینجا مراوار کوکب	وپاره زعفر آفتاب	آرسیکه و تیر ماد
بر سوس نام شگل کوکب	بحر دست مدوح	پرده سبز زانده و آفتاب	تش تیشه بزرگ
باو شاه جهانگیر عالم بالا آفتاب	بیجاوه کمر با	با اعتبار کوکب	ستی پرده
بو صنف بو و	بلیک بیای مجول تی اریکا	پنج نون انگشتان	توره نام گیاه
بسد حل شده شراب	باو تشین غلب آفتاب	پنج شوی مطرب زهره	تیمه
بغیر زره ستاره	بهی غلب چکل هست	با اعتبار آنکه برای شوش	باب الشار انگشت
برگ چنار دست	برو ژاله مراوازان و زان	سیاره از انهد آفتاب نو	ثریا انگ و دوزان
بر گیر کی آرد ای کبرف	بخر بد بوی و هن	پیمیده مار خط و لعل	نشان کنایه شمشیر
که دال است بقرینه مقام	باخر منسوب	پسته شور لب	باب انجم العربی
با کینه و از ان الف حاصل	بام رحل آسمان بستم	پدرام آراسته	جمع چشم
باچار بود و جارش ای پان	بیت پیشه هنر مند کمال	پرینان کسوت سفید	جی نام ستاره که بخت بخت
لال چار و گیر که چاه شست بود	بوسیک نام پرده از نو	باب التما القوانیه	جیش مش تاریکی و خشم
و از ان حاصل موجود میگردد	باب لبار القار سیه	ترک مت چشم	جامه زرد زرد آفتاب
جان و دشن گرو یا آنکه دو چار	پسته و هن	تیر عطارد	خیز رده آخدر و فطاف
با جبار آن گرد و دوزان هم	پنج هلال انگشتان	قنی غم و مشقت	کنز شیوه و آن خد بر است
برای چده چار با چیلست	پر دین و ندان و جاب	تا شیر روشنی و نیل و چین	و از ان جم جم حاصل آید
باشکونی بازگونی	پسته مرجان ش لب لعل	و بختی بطا معربست	خنده رده که صدر پند ویز
بکر جیح زهره	پستان شب ا ه	نگینای لعل شاگان	صوت قاف موجود گردد
بلغم نام کی از اولیا که بجا	و شیرین کنایه از شمع و نو	ترسا پایله	جنیت اسپ کو تل
او حضرت سوز و تیر گرفتار شد	ریل بالا اسی برابر	تاج لعل ترک روز و ترنج	جامه زرد عیار است و آبی
در حق او عای بگردانده شد	تدریل یعنی بسیار	ترسایش ترک سنگان از نو	بدر پستج باران

انعام تشبیحات و تعارفات و اطلاعات خاص و کتب لغت کثیر می آید که هر کس که بخواهد
توانی و در خاطر صاحب نظران بچگونه ترویج نماید یا نمک بهمانی فضل زیوان قدم بجاوی
راه مقصود بر میدارم و در پیوسته لایزال از کربان میدارم

باب الف	آخر سردار و اشک	از دایمی کافر و خیر فک	از نر کو اکب
آب و آفتاب یکی که شمع	طلسم یابو شب	که هرین قمر ستاره و رست	از دم نام سوارای بزرگ
این شمشیر که بر آتش میزد	ارغوان رخ	آفتاب ساغر شراب	کتاب شد و پاتر
آثر نشان قدم	آوان صریح	این خانه این قصیده	ارقم مار پیس
اطوبه شادمانه نام ساز	آب ارغوان خون	آب حیات مراد از سخن	آصف بن برخیا وزیر پیمان
افغان برین لب سارگانه	آتش گویا لب	آینه دو لالا ماه	احتما پزیر
اف علامت نور بخونم میزد	آب هم شب و آسمان	آمی کنایه از بیج عجب	آند صطبل
آهوی آتش نشان آفتاب	آب جام حساب	آینه اسکندر کاغذ	باب الباء الحرفیه
آهمن نام باو شام	آبریشم تار چنگ	آب شور اشک	با دام چشم
آب بقم اشک سرخ	آتش تر شراب	آب مراد از آبر	بیت کبیر لغت کوشکی
آخچه تنگ دورای جاب	آنگی ای لفظ قتل	آبرش سپیکه عجنایش	از کوب جانب شمال
آتش باد آور لب	آخر شمع آلود اشک سرخ	آقا و خان رنگ او باشد	بچکان رو اشک و بخر
آویرای قیر حروف	آینه مهر خسا	آتش بزم از پیش بجا	بزد برج حمل
آز دای سیاه سر مستم	آتش کنایه از خسا	ارش نام پهلوان	برک نشان پر آب
آب بیان آتش بسیار گرم	آب خشک پیاله	آجم نیستان	بزم خسا
آشک زینا کو اکب	آذر لب و خون	آبل قاضی ابل دولت	بدر پیاله
آهوی نر آفتاب	ایوان ماه برج سرطان	آینه قاضی ریزه رست	بزرگ ران یا شیر اقبال
امام جابرین حضرت علی	افسر باقوت نور شید	ایام کلون انداز و به خزن	برگ نشسته حروف
آتشین میر برج که غدا افتاد	آرد تنج	آشکان دامن بر آب خور	برف خشک کاغذ
ازین زمان بر غیت	آبر تر مراد	آتش هم جنگ کلون اندازی	با دیان مراد از شاخ
ازین نر			بحر تنج

دو و خوس صفت دلو کوک	دوق کنایه از کد ائے	باعتبار ناخن
دریای قار آسمان	فرم ریز سکر زن	پیشش بازو
دریا کف دست مروج	ده ده خالص	رشته مرارید صف و ا
دل زمرگ چهره مراد	داغ تباه خیال فاسد	روان سیح جمع جام
از دل قلب و از زکرم	دیان بند تعویذ بندارنده	ریش بالفتح مسافت دو
و مغلوب کرم مرگ است	دمیر هلاک	دست نهیدی گولی
و بران فحشین پنج ستاره اند	باب الرام محله	رقیه بزین تنه فزون
بنزل قمر که در غل و ایشو	روی چو نیار یعنی زرد	رنگ ریزگان آفتاب
کوگرود	رو کاغذ	راوی نام پرده از معنی
دارم غطی فلک نسیم	و می بیند صبح عتبار قیام	رست نام پرده دیگر
و دون کل و دوباره بعد	نعم مصلی رخ و زنگونه	باب الرام محله
شوق القهر	نذر با عام قیامت	زین باغ و زین صدف
و احوال بر او محمول	رقص نام ستاره که در دنیا	زین پیر آفتاب
و گاه باوشان بجهت زکرم	شین ای اثر و فلک است	نور و دریا دل کشتی شراب
سلاطین حبش شستن ساو	روح بالفتح خوشه	زنگار کنایه از خط
دریای سحله شب	ربع موحده کست	زین پلنگ ابلق باعتبار نیم
دودانه مشک مرزک	ربع حاصل	زده دانه که طایر از کلو بر زده
در شهاب الفکن ابر باعتبار ریه	رشته بزین شک سفید	زین من بچه می اندازد
دوده خاندان	رخشا خف رخشان	زعفرانی معر متاب
و سیه سیاه نهی کاغذ	رومی نگین جبین مستم	زنگی شب
دریای گون می مقبول است	رود عودی شب	زواجین و زوشنی آفتاب
در زنجیرین سپهر	رباب ابر	زین کنایه بدندان
درک نفیضین طبعه و نزع	رومیان ماه فضا گشتان	زین تیر مستم
برج مشهور		
دریا سحراب		
دو و سیاه خط و زلف		
دو چل یعنی چل و دو مراد		
از ان دلوست چه عدوان		
ببین قدر باشد		
پانچ پیر و از ان تنه مند		
و نور باو مغرب		
دل سال مصلح که فلک ایا		
درستین سخن گفتن		
و میل نه پر بار و نواست		
و مراد از ان یا باعتبار عدد		
و مراد از میل هزار مراد او		
و از ان غین حاصل شود		
دایره رخسار		
و بر زرد و درت مشرق		
آفتاب		
و دیده و روشنت امیوم		
کا و پستی میکند		
در عدد و بون بشمار آمدن		
از جهت غرت و مرتبه		
و نیمه باران		
دیک نهی کاسه گدائی		

سپایان نام برده از معنی	و شمن و تسلیم ز	شاه حرم آباد لایزال و	مطلوبه و مردک
باب الشین المجرم	شکر نشان کردن لب سخن	جل شان	مطلوبی بران گردن بشما
شکر لب بوسه	نیکو گفتن	باب الصاوا الممله	سبزه رنگ آن
شیشه نهاده نازک دل	شاخ مری آله جربیت	تصویر گنار خسار	طاوله شیب ماه
شما و قد	شور و اضطراب کند حسرت	صف مور خط	مطلوبی شکوفای معنی
شاه منب و شاه چوبی شا	شعبه دان و روان	صبح رو	مراد از شاه شیرین گو
شاه و شاه باز سر و شمع	شاخ با ده شمع که بدان	صفر رشتی و مخی و ریخ رو	طبق نیاد طاق اخضر
لکن چای شمع و افق اخضر	شرباب خوردند	صدا چشم	و طاس آبگون و طاس بنر
و شیر سوخته و شکر لب زده	شیشه با کسر آواز اسپ	صهوه میان لپشت	اسمان
و شاه زین و شاه اقرن	شکر گون گل کنایه از چیز دیگر	صوت چار صد صوت	مطلوبی سده نشین جبریل
و شاه آبی و شاه زین زاده	زرد و سوس با یک چون خوا	چند چار صد عدد دارو	مطلوبی ریگ گوش و ف
آفتاب	مخل دارد -	صبح دوم صبح صادق	طاس یکون شیم سفید ماه
شاه رنگ و شاه شام ماه	شاه روان خیمه	صدقه باضم پیر این	مطلوبی طاس بر آن با عتبا
شیر و شیر کردن شیر برب	شاخ شاخ ریزه ریزه	صفرای علامت بج ثور	کواکب
سد	شبه شکایت سیاه و دارو	صدا عصاه و دخت تلخ	طبق لعل پیاله شراب
شش جفت تمام عالم	از ان مردک	باب الصاوا المعجمه	طاسک پرچشم طاسی
شوق روی سخن و خون	شعر باضخ جامه	ضعف گل یکصد چو عدد	باشد بر سر زده
شام شب دوات	شهر حوص	گل نیچاه است	مطلوبی سب سبز جانه
وزلف و خط	شفا گوزن بلال	خمر خام شمشیر	طاس سد و نشان
شیر کاغذ و صبح و رنج	شاره چادر و دستار	ضرب بختین شمشیر	جبریل علیه السلام
شب نشسته در لعل	شوره و دخت گز و گیاه	باب الطار الممله	مطلوبه و قسم
شاه حبش شب	زمین شور و فانی که بدان	طاسک مصفر آفتاب	طایفه پیر صلی علیه و سلم
شاخ و عفران شک و قدر	باروت سازند	طشت در آفتاب	ملوک بلال

زال پلاس خوش چنگ	زرد پوشان سر زده سبز	سودا	واد	سوزن پریای تپ مراداران
که نطفه از بارچه نطفه	خیام تارگان آسمان	سکند	کنایه از روح	میست چه دیار انبر بی بیم
زنجی ز جاسته لم زین بادر	زومین باده چول نیزه کوچک	سابق شعبان	که نام	و چون سوزن پریای تپ مراداران
زناغ سیاه شب	زنج زدن لاف و طغیان	سحر	رخسار	سایه دار سیمپ زده
زرق قلب انور چه مطلوب	باب لزام القاسیم	سفره زین	روز	سیا غریب کے زرد رنگ
زیر زیرت	زاله مراد طره خوی و دین	سین کمان	ماه نو	و نام پادشاهی بزرگ
زرد شمشادش قلم زین	شیخ نصیب مرادان شک	سپاه	رکشی اقا	سیه پیل
زهران رخ زرد	و شیخ متبه باشد	سفر	شب	سنگ کنایه از منزل قر
زبان شعله نام ستاره کرم	شازخا	سفید	روز	عنوان نام که شکل گشت
طلوعش و عتاب شود	باب اسیر المملکه	سنبلی	دوت	سبز کبوتر مراد از جبریل
زاده کوکب فسیون	سلطان عالم خدا تعالی	ستاره	چو هر شیر چشم	سندیان آرد آینه گران
زنگی گریان شب اعتبار	سپهر مواکب رفته	سلسله	سلطه	که بر این آینه را شاد و کوپند
پیشینم	که دیوانه بنام و حیثیت	سفر	نامی از کوکب	سندی نامی و هم گشتی با
زین ز آفتاب و شفق	سفر و قمر و خورشید و شفق	سوی	و یک دانه قصیده	که با پنج بر تخته در زده و
زواله گلوله آرد و تر	سفر و قمر و خط و فلک	سوی	و یک شعر	حلقه بر آینه زندا صاخانه
زیر نام گیاهی زرد	سنبلی	سوی	سوی	خجوار شود
زنجیر زلف	سمن زار رخسار	سفر	زنگار مرده	سقط و سیمط عقد کمر غمره
زرد رنگ افعی زرد و قلم	ستاره اشک	سوی	کنایه از خط و سیاه	سبرال با کسر بیرامن
زنگی چه بیا مردک	سنگسته زنگی زلف	سقط	ساقط الاعصاب	سید با دام قلم
زمرین افعی خط سبز	سپهر کنایه از آفتاب	سفر	لباسان بهشتیان	ستان سندی جت
زنگاری سپهر آسمان	سفر کفشان سخن غم گویند	سجری	دیوانه گنگ	سپادوس نام آریا
زمره خط سبز	سنبلی	سپاه	کاه و نواشک	سفر
زناغ مراد از ابر	سپهر زرد کنایه با شفا	سایه	زلف	سین کنایه از گنج

نواره	پاره	کافور زرد قطره زرد	گل با دام کاغذ	نعل در پاش لب شکوه
ققعه	آواز	کمر با قلم زرد	گند نامی لاله نشان شیر	تبتان میمر تارگان
باب الکاف العیثیه	کوش	مراد از شراب	خونریز	شکر مند شب
کیکوس نام یکی از کواکب	کیش نعل و نام شهری و	ترکستان	گل به تبارست خارجی	نخچه و خشته قشقه اش
کافور خشک روز	کافور	رو	گل نما و خار برابرست	نعل ستاره باب عقیقار
گرگس زرین پر	کافور	رو	گلنگ سخن چین قلم	مخون و فن
نظر و نسیان و گل ستاره	کبود غدیر آسمان		گل و شک شراب درج ثور	گلن ز مردین تپان
کمان سیخ برج قوس	کود مراد از سرین		گردون مراد از شراب	لعل و الفتح و کوفی و باضم
کم یعنی اندک و نفی مطلق	کرتاسپ نام پهلوا سپ		گوی همین رخسار	پاره گیاه شکرستان گیاه تر
بر و ماه چنانکه گویند	کاغذین جامه مستقیمت		باب اللام	لو لوی نشو و قطره چشم
کم شوای مشو سحر	کتب بختین گیاهی است		لاله شراب و خون	لای سیه شب
فرماید عجب تند و بسیار	که از ان برن و کاغذ		ورخ	لباچه عفاف
کم یافتند ای نیافتند	سازند		شکر زنگبار خط	لو لوی بچه متلون
کیش ترکش و فرا جزا	کاسه آب اشک		لالای چشم مردک	نعل زمره نقاب شمر آ
که خانه عطار است	کوره میوه نور سیده		والا غلام حبشه است	باختار شیشه که سبزه است
کاسه نعل چشم گریان	کدوی زنگار و کلجیو زرد		لو لوی تر اشک	نعل سیاه نیزه در جوت
کله	کوشی زرد و کلاه زرد		لاستان جهان لاله نشان	با اعتباری
کاسه نقره چشم خیره ماه و نو	کوتاب		نصرت شعر یافتاد	باب ایسم
کوکبه	باب الکاف الفایسته		و مراد از ان خیار خشت	ماه نو نشان و قلم و ابره
کشتی نعل پاره لاله	گل شراب و رخسار		لباس ل عباسی لایس	ماهی بچکان انگشتان
کینه زرد روشتی	گرگ سیاهی زنب صبح کاغذ		نعل حل شده و بلخ آب	ماه کاغذ و رخ و نعل آب
کوکب نعل پنج آن	کوهی اشک		اشک سیخ	ماه سرخ گاه باو در شب
اگر می زرین کوکب	کوی زر کوکب		گلن پر زرم فلک با کوکب	که در دست

طیق نام مرضی است که در پای ستوران میشود	و عاری ز راندوده	غنچه وین کنایه از کون	فنا بالکسر نشینان فراخ و گداز
طلام کیوان فلک زحل	آفتاب	غالبه مو	باب الفاف
یعنی بنهم چون زحل است	عقد مرورید اشک و...	غزال شب آفتاب	قوله تنکه
طرازال نباسه بلند	عاشق زخمه باغ جبرئیل	غوزه بواو مجول غنچه	قلم پشیاخ کف دست
طفاوه بالضم دایره گرد	عقب خسار باعتبار	غینه نگلفته	باعتبار انگشتان
دلمه آفتاب	زکات	غاب بیش	قطره آب مرغ
مطل شیر خواره آفتاب غنچه	غیر زخیر رنگ مو	غسق سیاهی	قبر زرق و قوس زر آفتاب
طرا بالفتح نام شهری حسن خیز	علاج کاف	غوره انگور خام که	قوس ابرو
باب الطمار العججه	عازر مردیکه بجای حقیر	میشین شد	قود قصاص
طلمات دوات	عطیه السلام	باب الفام	قیر شب
طیر ایچیش نام عاری	زنده شده بود	قیر زنده روا آسمان	قدر اول ستارگان را
باب البعین المکمل	مخور نام ستاره آتشی	فندق عبارت انگشتان	دروشی شش مرتبه نهاده
عقیق اشک سنخ و لب	عطیه کبری یکصد سال	فردخانه سر و وزیر	اند بسیار روشن قدر اول
و شراب	علت اولی خدا یا عقل اول	ای خلوتخانه سر راه یعنی	و همچنین تیرج
عقد شریا زندان	عالم صغری دنیا	برج سلطان که آبی است	قوس در محراب
عیسی مراد از مرد بزرگ	عقرب شریک زلف	و ماه را برای نیات آفتاب	قطران روغنی سیاه
و فاضل	عراضه بالضم راه آورد	وزیر خاوند	قلب اسم آفتاب چه
عقاب لب	عمارت نه ماه نه فلک	فک پویشی ست سفید	دل اسد سین ست و آن
عبر زلف و شب	عبدیق اول و ثانی	فرا قیامت	علامت شمس
خط و دود	عراق نام پرده از موسیقی	فیش شکسته	قله اسب
دوس خاوه و خنای زرد	عساق نام پرده دیگر از موسیقی	فیات وشت	قلم جمع قه ای سر خیز
نیمه زین بر و نیمه	باب البعین المکمل	فستق معرب پیست	قطره تنگ از شکر و غیره
	نیمه زین کمان اعتبار داند	فیش زخم درد و زین	قرب بالکسر غلاف شمیر

نخ با اعتباراتی و هر دو	نوک افتخار و نون و نیم خط	هفت آیت ز و هفت	یا قوت ترو یا قوت اهراب
نویس با اعتباراتی و هر دو	سر بر چیز الاجنی منقار	سج سیاره	یا قوت هر اثر اهراب سرخ
لفظین که شصت باشد	مرغان که لغیم نیز آمده	هفت دنیا مردک	یکی ای چل که غذایین لفظ
نقد عین ز و را شک	نیم پیشه کم بایه	هفت خواهران نبات	هست
نبات	نماوند نام پرده و سخی	هفت و قی با اعتبارات بسیار	یکی بروا چل باوه که غده
نیو فر زلف و مثل آن	باب الواو	هفت قلعه هفت آیت	لفظ و له باشد و حاصل آن
زرد و تاج قیمت خرمی	ورق لاله رخ	هفت استون نام قصر و حرم	لفظی است
نقش دوسه بار و و صفت و دو	ورم مراد از زیادت	هفت شاوران هفت غم	یک کله مراد از آن آواز
نیم یعنی صده که غذایین لفظ	ورقا کبوتر و فاخته	هفت امام خلفا عجایب	صورت
نه چرخ سبعة و سیاره و ر	و هق کمنه	هفت سحر	یک تنه یکم و تنها
و زنب	و میض روشنی	هفت هواره	هفت مردم چوکی
بخشش	باب الهام	هفت او تعالی	یاره و ستارگان
بنی بر وزن جی و آن لغت	هفت و گل ز قیاسب با	هفت گل ز آسمان	یک شک چا و دندان چین
نقش بد روح مراد از آن است	ستارگان	هفت میدان هفت	سابع و نام
و مراد از روح و پنجار و حبت	هفت سانه اسپ	باب الیاء الحقیقه	یوسف زمین رسد و
نقادان علوی کواکب	هفت کنایه از منبر و پود	هفت دندان	زین سبب آنجا

خاتمه الطب

الحمد لله که عجاایب نافعه در مطالعات و تحقیقات و تعاریف قصائد بدر جراح مولفه مجمع کالات هیهات
 سعادت شریعه بر سمار تحقیق قطب دایره توفیق غریب لغت ساری کاستان که دعوت قرص
 سر و شان بدعت کثافت غوامض علوم عقلی و نقلی مولف محلی و علی شکر رحمة الله مبلغ جناب
 مفتی نعل کشور واقع کاینور در ماه نوامبر ۱۳۰۳

شک گل پوش خاک خیار	مال و نجد و عدو لفظ و	ماہ چار ہفتہ ہلال	نہ وائرہ نہ پیر نہ شوہر
رامی پوشد	کہ صد باشد و مراد	مرش نفتح اول و ثانی	و نہ خم فیروزہ و نہ چکان
بہی برج حوت و	از ان فاقہ	شہریت در شام کہ کہوت	نخوان و نہ لکن و نہ قلم
پیامہ شب	منجیق فلان محراب	انجا خوب میشود و مراد	نیا و نہ مرغی نہ فلک
مشک تر شب	من چہ نیک	انجا لامکان	نقطہ لعل و ہن
منقر فغفور کنایہ از	مرج قلمدان چار پہلو	مرجان اشک سنخ	نرگس شوخ چشم معشوق
روشنی	ماہی زین قلم زین	منزل ہفتم کتاب ختم	نسرین دندان و شک
مرغ سحر خوان یعنی بلبل	مثال غم نان	قرآن شریف چہ در ہفت	نملی چادر و نیلی خیم
ماہ و نہفتہ کنایہ از	نیای لعل نذر تیغ خون	روز مقرر کردہ اند	و نیلی قفس آسمان
پیامہ کہ روز باشد	تہہ بانظار ہر دو پایاں	عجز اصدق مراد از خدای	تہ طارم شمش و نہ نہ ہن
ماہہ نیز و ماہہ دار	مورے اندکے	سقا	کہ در شمش روز پیشد
خادم خوان گتر	مرغ تجلے نور	مشک زہر شکل	نقرہ روز و رخ و انچہ بلبل
مرغان آبی عازقان	معلق نور و ہمدینا	باعبارچ و خم	ماند مثل کاغذ و غیرہ
مصحف نہ جلد نہ فلک	آہان	مصطبہ شراب خانہ	نقطہ یا قوت آفتاب
میرزہ و مجرورین و	مورچہ خطار و حرف	منقل کانون	و دہن محبوب
مرغ زین و چہ زین	ماہ بنورست شب	مریہ	شنگ نیلگون تیغ
آفتاب و چہ باد ریشہ	ای ماہ نور و ہمدینا	موزینام نام پویشد	نقطہ زر و نکدان زر
خیمہ ات	منجوق ماہچہ حکم	ماہ نام پرودہ از موسی	آفتاب
مشک زلف و شب و انچہ	میم زہر اندو ماہ	مخالف نام پرودہ دیگر	نون
بدان ماند	موی و دیو نمیکہ برض	مخالف نام پرودہ دیگر	نیمہ نیمہ سے عدد چہ
مریم سر نے شوہر	دردیدہ پیل شو	باب النون	لفظ نیمہ نصبت نصبت
مغلوب یم	مرغ صراحی شراب	نسترن اشک و اختر	آن سی باشد و مراد از ان
میم	مار سفید صبح صاف	نرگس بخواب چشم شوق	حرف لام

	واحد
	ثاني
	ثالث

لا يصام يوم السبت الا تطوعاً عنى

في أحد شهر الصيام أي في السبع والعدة

بالجمال اليوم العيف لأنه حرم فيه الصيام

4438
S/P